

بخش رجال

ابوالفضل شکوری

اشاره

سلسله مقالات سیره صالحان به انگیزه آشنائی خوانندگان محترم یاد باروش، بینش، تلاش و شرح حال علما و رجال معاصری که درد دین و دینداری داشته و با نیت دفاع از کیان اسلام، استقلال وطن اسلامی، آزادیهای مشروع ملت و استقرار عدالت به میدان مبارزه اجتماعی آمده‌اند و دست به مبارزه و مجاهده زده‌اند، تقدیم خوانندگان می‌شود.

در این شماره زندگینامه تحلیلی و درس آموز و برشکوه مرجع تقلید دورانیش، برصبر، با استقامت و استوار تشیع، مرحوم حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی را، ورق می‌زنیم. ما بر پایه شهادت اشخاص، مدارک مکتوب و دست‌های از قرائن و شواهد قابل استناد تاریخی زندگی فکری و فرهنگی و سیاسی آن مرحوم را از نظر تبارشناسی و جریان‌شناسی تاریخی بررسی کرده‌ایم و شجره نامه فکری او را به کسانی همچون شهید شیخ فضل الله نوری و مشروعه‌خواهان دیگر رسانده، و در واقع نظریه نوینی درباره زندگی و شخصیت آیت الله حائری و انگیزه تأسیس حوزه علمیه قم، ابراز داشته‌ایم، که تاکنون سابقه نداشته است؛ و طبعاً تحولی در بینش افراد علاقه‌مند به این موضوع ایجاد می‌کند و افقهای پژوهشی تازه‌ای را در این زمینه فراروی مورخان معاصر می‌گشاید.

در هر صورت تحقیق تاریخی جدیدی است که اگر شواهد و ادله آن نیز به نظر برخی‌ها بسنده ننماید، دست کم به سادگی نیز کسی نمی‌تواند از آن بگذرد. امید است تحقیقات محققان و مورخان در آینده موجب تبیین و تکمیل هرچه بیشتر این موضوع مهم گردد.



پروشہ کاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مرجع دوراندیش و صبور: آیت الله حائری، مؤسس حوزه علمیه قم

اگر انسان وسیله‌ای در اختیار داشت که با آن می‌توانست «زمان» را به عقب برگرداند و حوادث روزگاران گذشته را، نه از راه گزارش و روایت، بلکه از طریق مشاهده و رؤیت دریابد، ما نیز اکنون می‌توانستیم در فضای تاریخ به پرواز درآییم و در شهر مقدس، ولی به ظاهر مخروبه، کوچک و حقیر آن روزگار «قم» به داخل جمعیت‌هایی که در هر کوی و برزن با شغف و شگفتی و با حیرت و انتظار، مطالبی را با هم نجوا می‌کردند و منتظر تأیید و تصدیق خبر «ویژه‌ای» بودند، راه یابیم، و شاهد مستقیم همه جزئیات مربوط به هجرت شیخ عبدالکریم حائری یزدی به «قم» و تأسیس حوزه علمیه آن باشیم. اما افسوس که بشر اسباب چنان سفر رؤیایی را فاقد است و ما نمی‌توانیم شاهد عینی قضایای گذشته باشیم.

با این حال نمی‌توان تاریخ را همچون گورهای جادویی فرض کرده و از جستجوی درون آن چشم پوشید. بنابراین، چاره‌ای جز این نیست که در بازسازی فضای آن از محصول خرمن «گزارش» و «روایت» سود جویم و مشاهدات مستقیم شاهدان عینی حوادث را مأخذ و مستند «تاریخ آگاهی» خود قرار دهیم و از این رهگذر در فضای بازسازی شدهٔ حوادث و رخداد‌های گذشته، حاضر و ناظر باشیم.

انحراف انقلاب مشروطه و نزول عفریت یأس

گاهشمارها بیست و دوم ماه رجب سال ۱۳۴۰ ه. (ق.) را نشان می‌دادند که با ایام نوروز و روزهای آغازین سال ۱۳۰۱ ه. (ش.) مطابقت داشت، و از تاریخ صدور فرمان مشروطیت در ایران (۱۳۲۴ ه. ق. و ۱۲۸۴ ه. ش.) توسط مظفرالدین شاه قاجار، درست شانزده سال تمام می‌گذشت، با این حال شاید حتی شش نفر از پدیدآوردگان اصلی انقلاب مشروطه را نیز نمی‌شد در رأس پستهای حساس و مناصب کلیدی کشور پیدا کرد. چرا که «کاسه» از روی واقعهٔ مشروطه برداشته شده و «نیم کاسه‌های» زیر آن رو آمده بودند، و مدعیان دمکراسی، آزادی و عدالت، هر روز به نام دفاع از نظام مشروطه افتضاح تازه‌ای به بار آورده و خیانت جدیدی مرتکب می‌شدند، که از نمونه‌های آن می‌توان ایجاد جو بر ضد مشروطه‌گران مشروعه‌خواه و متهم ساختن و اعدام فقیه شهید شیخ فضل‌الله نوری، ترور ناجوانمردانه سیدعبدالله بهبهانی، مسکوت و معلق گذاشتن حضور پنج فقیه ناظر طراز اول در

مجلس شورای ملی، انعقاد قرارداد ۱۲۹۸ (ه.ش) و توثق الدوله با انگلیس موسوم به «قرارداد ۱۹۱۹»، و بالاخره ایجاد اختناق برای مطبوعات و سلب امنیت از افراد مؤثر، و انجام کودتای ۱۲۹۹ (ه.ش) قزاقان به سردمداری «رضاخان میرینج» و برنامه ریزی پشت پرده بریتانیا را نام برد، که با سرعتی برق آسا یکی پس از دیگری واقع شدند و تخم مرموز و کشنده یأس را بر سراسر خاک پاك ایران پاشیدند.

در چنین شرایط نامساعد و نکبت بار، طبیعی است که همه مردم مسلمان و انقلابی ایران از همه چیز وازده شوند و مبتلا به سرگردانی و حیرت، نگران انقلاب مشروطه خود گردند، انقلابی که در راه آن، جان نثاری ها کرده و قربانی ها داده بودند. لذا اکثریت قاطع مردم افسرده، خموش، پرخاشگر و عصبی، ناظر بر اوضاع ولی بی تفاوت بودند! انگار که انگیزه زندگی را از دست داده باشند. با این حال چشم به افق دوخته بودند و در انتظار يك «منجی» به سر می بردند. گویانکه در مقطعی از زمان، طیف گسترده ای از افکار عمومی و حتی برخی از علما و محافل روحانی و بزرگان سیاست نیز، در اثر تبلیغات پردامنه و خیره کننده عوامل آشکار و پنهان بریتانیا، همان قزاق کودتاچی (رضاخان) را با منجی موعود خود عوضی گرفته بودند، و گمان نمی بردند که این به اصطلاح «سرباز وطن!» مأمور رسمی و ذخیره علم شده بریتانیا از آب درآید.

در این میان گروهی نیز به بزرگ مرد میدان جهاد و فقاقت و شاهین بلند پرواز آسمان سیاست، مبارزه و عدالت خواهی، آیت الله سید حسن مدرس چشم دوخته بودند. اما در آن شرایط ویژه و استثنایی، او هم با همه عظمتی که داشت يك «منزوی در صحنه» بود، او مجتهد و سیاستمداری مسلوب الید بود که کاری نمی توانست انجام بدهد. درست مانند درخت تناوری که در اول فصل پاییز تمام شاخ و برگهایش را زده باشند و در نتیجه وسیله ای برای ابراز وجود و ایزاری برای نفس کشیدن نداشته باشد. آیا او چقدر فرصت دارد تا از نو جوانه بزند و سایه خود را بر سر مردم بی پناه و مأیوس بگستراند؟

در آن شرایط استثنایی و حساس، گروهی از خواص و آگاهان مسلمان نیز، اعم از روحانی و غیرروحانی به گونه دیگری می اندشیدند و در صدد ریختن طرح ناشناخته و نوین دیگری برای حفظ آینده اسلام در زمانهای بعد بودند. هرچند که آن جماعت اسلام خواه نیز خود مجموعه ای از چندگرایش بودند و سلیقه ها و افکار متفاوتی داشتند، لکن همه در این قضیه مشترك و هم عقیده بودند که اوضاع بسیار استثنایی و خطرناك است و حفاظت از اساس و بیضه اسلام تدبیر جدیدی می خواهد. آنان ضمن اینکه می کوشیدند از دور نفس خود را به دم و بازدمهای مسیحایی «مدرس» مبارز پیوند دهند و با گرمای خاص و حیات آفرین آن، از کرختی و مرگ تدریجی امید در قلب ملت جلوگیری کنند، بدین اندیشه بودند که در ظاهر به دور از جنجالهای سیاست، مرکزی پدید آورند که محل شکوفایی فرهنگ اسلام و کانون امن پرورش کادریایی از علما و فقهای آگاه و متقی، مخلص و جان

بر کف باشد، که روزی بتواند به سنگر مقابله و مقاومت در برابر بداندیشان و دشمنان اسلام بدل گردد و سیاست اسلامی را بر جریان امور حاکم گرداند. آن گروه در صدد تأسیس حوزه علمیه‌ای مانند «نجف اشرف» در قلب خاک ایران و در نزدیکی پایتخت آن بودند. چرا که دیده بودند دوری حوزه علمیه نجف و علمای مقیم آن از مسایل جاری ایران، در واقعه مشروطه چه مصایبی را بر مردم ایران تحمیل کرده بود و شاید در دماغ برخی از طراحان و اندیشمندان این موضوع، انگیزه‌های لزوم ایجاد يك حوزه عاری از گرایشها و افکار تجدد طلبانه سیاسی و فرهنگی به سبک غربی که نظام منحرف شده مشروطیت ایران تبلوری از آن محسوب می‌شد، نیز مؤثر بوده و همین سبب شده باشد که در رقابت با حوزه نجف که در آن روزگار مرکز برخی از چنین افکاری بود، این حوزه علمیه اسلامی خالص و جدید را طراحی و تأسیس کنند.

در هر حال، با توجه به آرمانهای آن جماعت مؤمن و با در نظر گرفتن ویژگیها و جغرافیای تاریخی و فرهنگی آن محیط مورد نظر، چنان مرکزی جز در شهر مقدس و تاریخی «قم» که از نظر ظاهری در آن زمان به يك ویرانستان بیشتر شباهت داشت تا به يك



قم - میدان آستانه

این عکس ساده، بی‌آلایش و قدیمی، یادآور روزگاری دور است، روزگاری که شهر قم هنوز عظمت شایسته خود را بازیافته بود، زمانی دراز پیش از آنکه حوزه علمیه، این پایگاه استوار انقلاب، بنیاد نهاده شود. در این عکس، بارگاه باشکوه حضرت معصومه سلام الله علیها دیده می‌شود، و گورستانی ویران به جای میدان آستانه کنونی... شهری تهی از آبادانی.

با تأسیس حوزه علمیه، چهره شهر به تدریج دیگرگون شد. تجمع علما و طلاب دینی، سبب رونق و گسترش شهر شد، چنان‌که امروز دیگر کمترین شباهتی به دیروز خود ندارد و اکنون یکی از آبادترین و معتبرترین شهرهای ایران است.

شهرستان، در جای دیگری نمی‌توانست به وجود بیاید. لذا در ایام نوروز سال ۱۳۰۱ (ه.ش) نیز گروهی از علما و صلحای مسلمین در شهر قم و در بیت مجتهد برجسته، حاج میرزا مهدی پایین شهری درباره کیفیت تأسیس آن حوزه مورد نظر حرف می‌زدند، و کوشش می‌کردند تا یکی از مراجع تقلید بنام آن عصر آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری را برای ایجاد و اداره چنین مرکزی به ماندگاری در قم اقناع کنند. نجوا، پرسش و انتظار مردم کوچه و بازار شهر قم نیز در آن ایام در این رابطه که آیا آیت‌الله حائری، پذیرش آن دعوت و تحمل این رسالت را قول می‌دهد یا نه، فضای شهر را آکنده بود.

اکنون باید دید آنان که به شکل‌گیری این طرح یاری رساندند و در این راه تلاش و مساعدت کردند، چه کسانی بودند، و چه اهداف مشخصی از این کار داشتند.

رویش جوانه امید

در شکل‌گیری فکر تأسیس حوزه علمیه اسلامی در قم با زعامت و مرجعیت فقیه دوراندیش، زمان‌شناس و صبور، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، به طور مسلم کسان زیادی از علما، تجار، وعاظ و دیگر اندیشمندان مسلمان تهران، قم، اراک

«گویند قم را قمسار ساخت. ابوموسی اشعری روایت کند که از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب درباره سالم‌ترین زمین‌ها و بهترین جاها به هنگام نزول فتنه و نموداری بلا و گرفتاری پرسیدم، فرمود: در آن روز، سالم‌ترین جاها، زمین جبل است. هرگاه خراسان بیاشفت و میان گرگان و طبرستان جنگ افتاد و سیستان و ایران گشت به جبل برو زیرا که در آن روز سالم‌ترین جاها قصبه قم است. این همان شهری است که یاران مردی که از بهترین خاندان‌هاست از آن به‌درآیند. و این همان جاست که «زهره» نامیده شود. در قم جای پای جبرئیل است روزی که به سوی مردم لوط برفت و همان جای جوشگاه آن آب است که هر کس آن را بیاشامد از درد ایمن ماند. با همان آب گلی که عیسی آن را به شکل پرنده ساخت خمیر شد و در آن آب رضا خود را شوید. و از همان جای قوج ابراهیم و عصای موسی و انگشتری سلیمان درآمد...» ابن قتیبه، البلدان، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ج اول، ص ۹۹.

و دیگر حوزه‌ها و نقاط ایران نقش مؤثر داشته‌اند، لکن متأسفانه ما اکنون هویت همه آنان را تفصیلاً نمی‌شناسیم. با این حال نام چهره‌های درخشان و نامداری همچون حضرات آیات میرزامهدی پایین شهری قمی، حاج شیخ محمدرضا شریعتمدار ساوجی، شیخ ابوالقاسم کبیر قمی، شیخ محمد تقی بافقی، سید محمد تقی خوانساری، سید ابوالحسن طالقانی، شیخ عباس تهرانی، آقا سید محمد صدر، آقا میرزا محمد ارباب اشراقی، میرزا سید محمد برقی، حاج شیخ محمد سلطان الواعظین تهرانی، حاج شیخ ابوالفضل

زاهدی قمی، خانواده حاج آقا سید محسن عراقی و امثال اینان از علما و از تجار تهران نیز نام کسانی همچون آقایان مرحوم حاج محمد ابراهیم سکونی، و حاج سید محمد تقی علاقه‌بند، در وقایع مربوط به مهاجرت شیخ عبدالکریم از «سلطان آباد عراق عجم» (اراک) به «قم» به چشم می‌خورد.

یکی از مورخان حوزه علمیه قم، گروه زیادی از علمای برجسته و درجه اول را ویا به قول خودش «اساتید مهمه و دانشمندان عظیم‌القدر دیگری را که در ترویج و تشیید و معاونت مرحوم آیت الله المؤسس الحایری و نگهداری حوزه و تربیت و تعلیم طلاب قم سهم بسزایی داشته‌اند»، نام برده است که آشنایی با جزئیات زندگی آنان بسیار اهمیت دارد. مانند حضرات آیات آقا سید فخرالدین قمی، شیخ عباس حایری، میرزا علی اکبر حکیم یزدی، آقا شیخ محمد کبیر از شاگردان حاج شیخ فضل الله نوری شهید، حاج شیخ ابوالقاسم صغیر و نیز میرزا محمد علی شاه آبادی، سید محمد باقر قزوینی، سید حسین کوچه حرمی، آقا سید محمد کماری، شیخ عبدالکریم خونی، میرزا محمد همدانی و غیره که در اوایل تأسیس حوزه علمیه قم بدانجا پیوسته و با سکونت در آن حوزه و دایر کردن جلسات درس و بحث عملاً آیت الله حائری را در ادامه راه مقدس خود یاری رسانده‌اند.

در شهادت برخی از رجال روحانی آگاه به تاریخچه حوزه علمیه قم به «وعده و کمک مالی عده‌ای از تجار قم به حاج شیخ عبدالکریم حائری جهت تأمین شهریه طلاب» نیز اشاره شده است که به قول همان راوی، پول وعده داده شده آنان عملاً و به تدریج «از یکهزار تومان به ششصد تومان تنزل پیدا کرده است.»^۳ و نیز در برخی خاطره‌نامه‌ها از «آقا شیخ محمد تقی» قمی نام برده شده است که عموی او (و بنا به گزارش دیگر پدرش) در مجاورت آیت الله حاج میرزا مهدی پایین شهری (میزبان آیت الله حائری یزدی) منزل داشته است، و از آنجا که آیت الله پایین شهری میزبان حاج شیخ عبدالکریم دارای يك منزل بسیار کوچک بوده و امکان پذیرائی از ایشان و دیدار کنندگان معظم له را نداشته است، لذا مجالس عمومی و رسمی پذیرایی از حاج شیخ عبدالکریم در منزل آقای متقی صورت می‌گرفته است.»^۴

در مورد سکونت آیت الله حائری در قم و تأسیس حوزه در این شهر از ابراز محبت و کمک صادقانه روحانی متمکنی به نام «حاج آقا رضا جالقی» که منسوب به بلوک جالقی بین اراک و بروجرد بوده، سخنان مفصّلی گفته شده است.^۵

در هر حال، این بزرگواران با یاری و همکاری برخی دیگر از علما و وجوه مسلمین بعد از انحراف حرکت مشروطه خواهی از اهداف و مسیر اصلی، و روشن شدن ماهیت ضد اسلامی و وابسته بسیاری از رجال که از این طریق به مناصب و مقامات حساس و بالا در کشور رسیده بودند، و به ویژه بعد از کودتای انگلیسی سید ضیا و رضاخان میرپنج توسط نیروی قزاق در سال ۱۲۹۹ که به دستگیری و محبوس شدن اکثر رجال مشهور و علمای

تهران در قزوین و نقاط دیگر انجامید، و بالاخره پس از احساس یأس کامل از نتیجه بخش بودن حرکت‌های فکری و سیاسی موجود، به این فکر افتادند که حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی را که در شهر سلطان آباد عراق (= اراک) حوزه علمیه کوچکی داشت، و گروهی از مردم بعد از فوت میرزا محمد تقی شیرازی مقلد او شده بودند، به «قم» دعوت کنند و در جوار مرقد مطهر دختر امام موسی بن جعفر (ع) «حوزه علمیه» نیرومندی تشکیل دهند.

با توجه به قراین و شواهد تاریخی موجود که برخی روایات شفاهی نیز آن را تقویت می‌کند، چنین به نظر می‌رسد که انگیزه و محرک اصلی آنان در تأسیس این حوزه علمیه جدید، تجربه تلخ انقلاب مشروطیت بوده است. انقلابی که به نام عدالتخواهی و کسب آزادی ملی به دست مراجع تقلید، مجتهدین و علمای وقت صورت گرفت، لکن در نهایت قتل و شهادت، هتک حرمت و انزوای سران کارآمد آنان را به دنبال داشت. از آنجا که طراحان تأسیس حوزه علمیه قم، علت عمده این شکست فاحش را دوری حوزه علمیه نجف و علمای آن از مرکز انقلاب، یعنی ایران و تهران، می‌دانستند؛ لذا در جبران آن به فکر تأسیس حوزه علمیه نیرومندی در نزدیکی پایتخت ایران افتادند. هرچند که بر پایه روایت شفاهی یکی از شاگردان مرحوم آیت الله حاج میرزا مهدی پایین شهری قمی که خود او یکی از طراحان و پایه‌گذاران حوزه قم به شمار می‌آید، انگیزه تأسیس حوزه علمیه‌ای در قم به ویژه بعد از وقوع کودتای قزاقان به سرمدمداری رضاخان میرپنج، حالت بسیار جدی به خود گرفت، تا با پی آمدهای منفی احتمالی آن که خود از دستاوردهای شوم مشروطه بود، مقابله و مبارزه شود. آقای «سید حسین بدلا» که از علمای کهنسال، شاگرد میرزا مهدی پایین شهری و اکنون نیز ساکن قم هستند، به نقل از خاندان آیت الله پایین شهری در این باره چنین گفته‌اند:

یک وقتی [۲۲] ماه رجب سال ۱۳۴۰ ه.ق مطابق با عید نوروز ۱۳۰۱ ه.ش [آقای حاج شیخ عبدالکریم به عنوان زیارت حضرت معصومه به قم می‌آیند و به هم درس و هم دوره سابق خودشان آقا شیخ مهدی پایین شهری] وارد می‌شوند که متولی مدرسه رضویه قم بود. البته در منزل خود آقا شیخ مهدی جای اینکه پذیرایی از غیر بشود نداشتند (چون او بسیار زاهد و محتاط بوده و در یک خانه بسیار بسیار کوچک و محقری زندگی می‌کرده و ظاهراً از مصرف کردن وجوهات شرعی نیز احتیاط می‌کرده است) لذا در همسایگی خانه ایشان خانه یکی از اشخاص خیر که از قوم و خویشهای «آقا شیخ محمد تقی» یعنی عمومی آقای متقی بود، آقا شیخ مهدی در آنجا از حاج شیخ عبدالکریم پذیرائی می‌کند.

علمای قم هم که به منزلت و مقام آقا شیخ عبدالکریم عارف بودند و برخی از آنان مانند خود آقا شیخ مهدی اهمیت بسیار داشتند که از جمله

آنها مرحوم آقا شیخ ابوالقاسم کبیر بود که شخصیت برجسته‌ای داشتند و من هم خدمت ایشان یک درسی خوانده‌ام و نیز علمایی مانند مرحوم حاج میرزا محمد ارباب، جد این مرحوم آقا شهاب اشراقی داماد آقا، و پدر آقا میرزا محمد تقی اشراقی و حاج آقا سعید اشراقی بود. و نیز آقا میرزا سید محمد فرزند آقا سید عبدالله که از علمای آن زمان بودند. و همچنین آقای آقا میرزا فخرالدین از علمای آن زمان؛ اینها می‌آیند در منزل آقا شیخ مهدی برای دیدن آقا شیخ عبدالکریم و صحبتشان منتهی می‌شود به اینکه رضاخان بر خلاف آن زمانهای اول که خودش را در مقامات دینی جامی کرد، حالا که بر کار مسلط شده، شروع کرده به این خرابکاریها، و باید با او مقابله بشود.

مقابله هم به این صورت که اینها، چند نفر از علما در قم باشند و چند نفر در اراک باشند و... نمی‌شود، مگر اینکه حوزه‌ای باشد، عظمتی داشته باشد و یعنی از قم و تهران و اراک و اینها جمع بشوند در اینجا و حوزه با اهمیتی تأسیس شود و عظمت بیشتری پیدا کند. لذا ما از شما [شیخ عبدالکریم] می‌خواهیم که حوزه خودتان و شاگردانتان را از سلطان آباد (اراک) بردارید بیاورید اینجا. از تهران، قم و جاهای دیگر هم جمع می‌شوند، و اینجا حوزه با اهمیتی می‌شود و علمای قم هم همه تسلیم شما هستند.

بعد از بحثهای مختلف استخاره کردند و این آیه شریفه آمد:

اتونی باهلكم اجمعین «یعنی با همه اهل و کسانتان یکجا بیاید» [مربوط می‌شود به خطاب حضرت یوسف به برادران خود در مصر که گفت بروید همه کسان خود را به اینجا بیاورید]، لذا همه گفتند کلمه «اهلكم» در آیه شریفه شامل همه طلبه‌ها و اعضای خانواده شما می‌شود، پس اتونی باهلكم اجمعین، همه را جمع کنید و بیاورید به قم. آقا شیخ عبدالکریم نیز روی این استخاره و اصرار آقایان علما تصمیم گرفتند بیایند و در قم حوزه تشکیل بدهند.

این جوری بود قضیه تأسیس حوزه علمیه قم توسط حاج شیخ عبدالکریم حائری، که آقایان علما، مخصوصاً حاج شیخ مهدی (پائین شهری) و حاج میرزا محمد ارباب، اصرار داشتند روی این جنبه که رضاخان شروع کرده و مقابله‌ای می‌خواهد. روی این مصالح آقا شیخ عبدالکریم آمدند به قم و حوزه تأسیس شد...»^۶

آقای «فقیه» معروف به «حاج داداش» از علمای کهنسال قم نیز که خود شاهد تأسیس حوزه علمیه قم بوده‌اند، در زمینه تاریخچه تأسیس حوزه قم و نقش علما و تجار تهرانی در این باره چنین می‌گویند:

«ایشان [حاج شیخ عبدالکریم حائری] که آمد قم چند تا تاجر از تهران آمدند، آن واعظ مشهور و درجه يك تهران هم که اسمش را به یاد نمی آورم [حاج شیخ محمد واعظ سلطان المحققین تهرانی] با آنان آمد به قم، آقایان علمای قم هم خیلی استقبال کردند و يك ماه تمام نمازهای جماعت خود را تعطیل کردند و در صحن بزرگ به نماز ایشان [شیخ عبدالکریم] حاضر می شدند و آن واعظ تهرانی هم می رفت بالای منبر و سخنرانی می کرد. آن تاجر هم آمدند پیش حاج شیخ و گفتند: شما حیف است به اراک برگردید، ما تعهد می دهیم که شهریه به شما برسانیم و...، تاجر خیلی آمدند و تعهد دادند که شما بمانید قم، ما اداره تان می کنیم از نظر مالی. سه هزار تومان همه خرج ایشان بود برای هر ماه حوزه.»

حضرت آية الله محمد علی اراکی نیز در زمینه تاریخچه تأسیس حوزه علمیه و برخی از عوامل مؤثر در این باره چنین فرموده اند:

«حاج شیخ عبدالکریم حائری ساکن کربلا بوده و نذر زیارت حضرت ثامن الائمه امام رضا (ع) را داشته است، با آن قصد به ایران می آید، تا اینکه وقتی وارد سلطان آباد [اراک] می شود، طلابی که آنجا بودند دور ایشان را می گیرند و از ایشان می خواهند درس شروع کنند. ایشان می فرمایند من مسافرم و قصد توقف ندارم. عرض می کنند هر مقدار زمانی که اینجا هستید بیکار نباشید، شروع به درس کنید. حاج شیخ همین که شروع به درس می کنند به اطراف خیر می رسد که حاج شیخ عبدالکریم شخصیت معروف در سلطان آباد شروع به درس کرده است، از جانب خدا از اطراف همدان، کاشان، تهران، کرمانشاه، شیراز و سایر شهرها جمعیت بسیاری در سلطان آباد جمع می شوند، به طوری که دیگر در منزل نمی شده است درس برقرار شود، ایشان را حرکت می دهند به مدرسه و او شش تادرس می گفته است. کم کم او را به منبر می برند و می گویند چون جمعیت زیاد است نشستن فایده ندارد، لذا ایشان را بالای منبر می برند و...»

بعد از آنکه ایشان در سلطان آباد متوقف می شوند علمای قم تصمیم می گیرند ایشان را به قم بیاورند، به جهت اینکه قم عنوان «مشهدیت» دارد. [یعنی دارای زیارتگاه مهم می باشد] سلطان آباد که عنوان مشهدیت ندارد. بالاخره ایشان را در يك شب عید نوروز که نیمه شعبان نیز بوده است [بنا به روایت دیگران ۲۲ ماه رجب بوده است]. در آن عصر، حرکت می دهند به عنوان زیارت و می آورند به قم. و در اینجا به حاج شیخ محمد سلطان الواعظین تهرانی [منظور همان سلطان المحققین واعظ تهرانی است

که به سلطان الذاکرین و سلطان المحققین اصفهان نیز شهرت داشت [سفارش می کنند که در منبر مردم را تهییج کند. در حالی که جمعیت از اطراف آمده بودند و در صحن اجتماع کرده بودند برای تحویل سال، او منبر می رود. حاج شیخ عبدالکریم را نیز وادار می کنند که در صحن نو حضرت معصومه نماز مغرب و عشا را به جماعت برگزار کند، بعد از اتمام نماز جماعت حاج شیخ محمد سلطان الواعظین به منبر می رود و مردم را تهییج می کند که ایشان را نگذارید بروند از قم، ایشان را نگه دارید. مردم هم با یک شور و شوق و حال مخصوصی به ایشان می گروند. حتی بعضی از آنان می گویند که «وَعِبِلْ خِزَاعِي» آمد قم و جبهه امام رضا (ع) را داشت اما شما اهل قم نگذاشتید جبهه امام رضا را از شهر بیرون ببرد، این شخص علم امام رضا را آورده است، نگذارید او از این شهر بیرون برود.

بالاخره از اهل تهران نیز دو نفر یکی حاج محمد ابراهیم سکویی، یکی هم حاج محمد تقی علاقه بند مصمم می شوند شهریه را بدهند، کم کم آن حوزه هم از اراک منتقل می شود به قم. اما پهلوی اول نمی خواسته است قم حوزه شود و مانع بوده است از انعقاد این حوزه، و حرکاتی هم برای جلوگیری از آن کرد، مانند اجرای برنامه های کلاه شاپو، لباس متحدالشکل، برداشتن عمامه، کشف حجاب و سختگیریهای متعدد. اما حاج شیخ عبدالکریم در اثر آن حلمی که داشت مصلحت نمی دید با او از در مخاصمه پیش بیاید. حتی او (رضاخان پهلوی) [در قضیه مرحوم شیخ محمد تقی بافقی] در اثر حرکتی که شخصی به نام «ناظم تهرانی» کرد عازم شد که اصل حوزه را متفرق کند و آن قضیه بهانه و وسیله ای بود برای این مطلب، برای اینکه او بتواند به مقصد باطنی خود برسد. اما حاج شیخ عبدالکریم با احتیاط جوابی به او داد که مانع از این عزم شد و...»^۸

یکی از شرح حال نویسان رجال حوزه به گوشه های دیگری از زمینه ها و عوامل تأسیس حوزه علمیه قم توسط حاج شیخ عبدالکریم حائری اشاره کرده که نقش مجاهد مرحوم شیخ محمد تقی بافقی را در این زمینه روشن می کند. او می نویسد:

«شیخ محمد تقی بافقی پس از هفده سال توقف در نجف و تکمیل علم و اخلاق در سنه ۱۳۳۷ ه.ق حرکت به سمت ایران و زمین شریف قم نمود و...»^۹

سپس ادامه می دهد که علت انتخاب شدن شهر قم برای سکونت شیخ بافقی دو چیز بود: (۱) شرافت خاک قم (۲) روایات متعددی که در فضل قم وارد شده و روایاتی که اشعار دارد که در آخرالزمان قم مرکز علم و دانش می شود و...

از این جهت بود وقتی که شنید شیخ عبدالکریم حائری از سلطان آباد به قصد زیارت حضرت معصومه (ع) به قم می‌آید همراه دیگر علما مردم را تشویق کرد که تا «شازده جمال» به استقبال آیت الله حائری بروند و استقبال یا شکوهی از او به عمل آورند.

در این میان اصرار و نقش فقیه بافقی برای ماندن شیخ عبدالکریم در قم و تأسیس حوزه علمیه از همه علما بیشتر بود. لذا وقتی که این پیشنهاد برای شیخ عبدالکریم مطرح شد و ایشان تردید در پذیرفتن آن داشتند، مرحوم بافقی به او گفت:

- آیا اخباری که درباره ظهور علم و دانش در قم وارد شده قبول دارید؟

- شیخ عبدالکریم فرمود: البته قبول دارم.

- بافقی: آیا نمی‌خواهی این اساس به دست شما درست شود و سالیان دراز بماند و

شما در ثواب آن شریک باشید؟

- شیخ عبدالکریم: چرا.

- بافقی: پس چرا تأمل دارید؟ در اینجا بمانید و این اساس را درست کنید.

- شیخ عبدالکریم: بودجه لازم است.

- بافقی: ما من دابة الا على الله رزقها (هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه خداوند روزی

او را بر عهده گرفته است).

- شیخ عبدالکریم: ای‌الله ان یجری الامور الا بامسبابها. (یعنی خداوند امتناع دارد از

اینکه کاری را بدون مقدمه و اسباب طبیعی آن پدید آورد).

- بافقی: او مسبب الاسباب است. هرگاه درباره بنده‌ای از بندگان خود قصد خیری

کند، مقدماتش را نیز آماده می‌کند.

نتیجه این گفت‌وگوها این شد که حاج شیخ بعد از تمسک به استخاره و مقدمات دیگر،

تصمیم به اقامت در قم و تأسیس حوزه علمیه آن گرفت.^{۱۱}

مورخ و شرح حال نویس عظیم الشان مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی نیز در کتاب

نقباء البشر مطالب فشرده و موجزی راجع به کیفیت تأسیس حوزه علمیه قم دارد که آگاهی

از آن خالی از لطف نیست. ایشان می‌نویسند:

«شیخ عبدالکریم حائری اوائل سال ۱۳۳۳ (ه. ق.) برای زیارت مشهد الرضا

(ع) [از کربلا] به ایران سفر کرد.^{۱۲} در این مسافرت دعوتی را از چهره‌های

معروف شهر اراک دریافت نمود که درخواست کرده بودند در آنجا اقامت

گزینند، او نیز در «سلطان آباد» مرکز اراک فرود آمد و در آنجا مشغول تدریس

شده و مرتب بر شمار طلاب او افزوده می‌شد و طولی نکشید که شمار آنان به

سیصد نفر بالغ گردید و این شهر با همه سادگی خود مرکز علم و فرهنگ

گردید.

آنگاه که مراجع بزرگ شیعه مانند سید محمد کاظم یزدی و شیخ شریعت

اصفهانی و میرزا محمد تقی شیرازی به ترتیب در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۳۸ و ۱۳۳۷ به رحمت ایزدی پیوستند، تعدادی از مقلدین آنان به ایشان یعنی شیخ عبدالکریم حائری مراجعه کردند.

در ماه رجب سال ۱۳۴۰ (ه.ق) نیز بنا به دعوت رجال علم در قم، ایشان در آن شهر فرود آمد، تا اینکه مجد از میان رفته سابق این حوزه را زنده کند، و او در آن شهر نظامی عالی ایجاد کرد و تصمیم خود را برای مرکزیت دادن به این شهر به عنوان مرکز علمی اعلان نمود. در این هنگام اموال و وجوه شرعی نیز از شهرهای ایران به سوی قم سرازیر گردید. ایشان هم با کمال سخاوت اداره امور مالی طلاب را سامان داده و برای آنان امتحانهای سالیانه برقرار کرد...^{۱۲}

مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی سپس به حضور شمار زیادی از علمای برجسته و درجه اول شیعه در قم که معاصر با شیخ عبدالکریم بودند و در تأسیس حوزه علمیه قم و یا رونق بخشیدن به اوضاع و امور آن هر کدامشان نقشی بسزا داشته اند، اشاره کرده است که نقل آن در اینجا از نظر فهم تاریخ حوزه علمیه قم و شناخت عوامل مؤثر بنیادگذاری آن ارزشمند است و جای مطالعات گسترده تری را در این زمینه باز می کند. او می نویسد:

«در عصر مرحوم حائری تعداد زیادی از علماء بزرگ نیز در قم وجود و حضور داشته اند از جمله میرزا جواد آقا ملکی، شیخ نورالله اصفهانی [موقت]، شیخ ابوالقاسم کبیر، شیخ محمد تقی بافقی، میرزا صادق آقا تبریزی، شیخ محمد علی حائری، شیخ مهدی قمی (پایین شهری)، میرزا محمد فیض، شیخ محمد تقی اشراقی، میرزا محمد کبیر، سید فخرالدین قمی، شیخ ابوالقاسم صغیر، سید حسین کوچه حرمی، سید محمد باقر قزوینی و دهها نفر دیگر»^{۱۳}

به طور مسلم حضور بلند مدت و حتی کوتاه مدت برخی از این بزرگان علم و دانش و سیاست در حوزه تازه تأسیس یافته قم، مانند حاج آقا نورالله اصفهانی، آثار مثبت و درخشانی در تثبیت موقعیت و رشد سطح علمی، سیاسی و فکری آن داشته است که هر کدام از آنها نیازمند تحقیق و تبیین جداگانه ای است.

از باب نمونه به برخی از تلاشهای مرحوم شیخ محمد تقی بافقی اشاره می کنیم که چه اندازه در تأسیس و اداره حوزه علمیه قم مرحوم حائری را یاری رسانده است. آقای رازی مؤلف کتاب *آثار الحجّة* که خود یکی از شاهدان حوادث آن روزگار بوده در این باره می نویسد:

«آقای بافقی نسبت به طلاب و محصلین به منزله پدر نسبت به فرزند خود بود، بلکه او از پدر هم مهربان تر بود، او به بی لباسها لباس می داد، به

بی عباها عبا می داد، اگر کفش طلبه ای نیاز به تعمیر داشت او را به پینه دوز می رسانید، مواظب بود عمامه طلبه ای کثیف نباشد و لباس و جامه محصلین پاره نباشد. می گفت شما عسکر (سپاه) صاحب الامر هستید. نظافت از شماست پیوسته نظیف و پاکیزه باشید. محصلین آن دوره می گویند به خاطر وجود آقای بافقی اصلاً زندگی به ما سخت نمی گذشت، او مشکلات همه را حل می کرد و حاج شیخ عبدالکریم را در حل مشکلات یاری می رسانید و دلداری می داد و همیشه می گفت خداوند رزاق است می رساند.^{۱۴}

آیت الله اراکی نیز در این باره می گویند:

«مجموع اعتبار و بودجه شهریه کل حوزه سه هزار تومان بود که آن دو نفر تاجر تهرانی سید محمد تقی علاقه بند و حاج ابراهیم سکونی نصف و نصف می دادند. مقسمش نیز حاج شیخ محمد تقی بافقی بود که در حوزه خیلی قوی بود و اهمیت داشت و با طلاب نیز مانوس و رفیق بود. او در حوزه بسیار قوی بود، در يك قحطی او در داخل مدرسه فیضیه برای طلاب خبازی تأسیس نمود. او با طلاب رفیق و مهربان بود. طلاب حرفهائی را که حتی به مادر و پدر خود نمی توانستند بگویند به او اظهار می کردند.»^{۱۵}

با دقت در همه آنچه که تا اینجا از منابع و شاهدان عینی مختلف نقل کردیم و مشابه آنها در خاطرات رجال دیگر نیز فراوان است، اجمالاً این مطلب به دست می آید که حوزه علمیه قم بر اثر يك «تصادف» صرف به وجود نیامده است، بلکه در پی شکست و رسوایی واقعه مشروطه و کودتای ۱۲۹۹ رضاخان، به منظور ایجاد يك پایگاه استوار مذهبی و سیاسی برای مقابله با آن انحرافات و خرابکاریها پدید آمده است، و برای ایجاد و تأسیس آن فعالیتهای گسترده ای در شهرهای ایران صورت گرفته و برنامه ریزی دقیقی انجام پذیرفته است.

آیا می توان گفت آمدن گروهی از متدینین تجار تهرانی به همراه برجسته ترین خطیب تهران مرحوم «شیخ محمد سلطان المحققین تهرانی» به قم و اقامت طولانی آنان در قسم همزمان با دعوت حاج شیخ عبدالکریم از طرف علمای قم برای اقامت در آنجا «تصادفی» بوده است؟ آیا می توان قبول کرد که از متدینین و تجار خیر تهرانی کسانی مانند حاج ابراهیم سکونی و حاج محمد تقی علاقه بند در آن ایام تصادفاً به قم آمده و به حساب آن روز پرداخت پول کلانی به مبلغ ماهی سه هزار تومان را برای اداره حوزه ای که برای آینده آن برنامه ای ریخته نشده است، بر ذمه خود پذیرفته اند؟

آیا می توان وحدت عجیب همه مجتهدین ساکن قم و عده ای از علمای ساوه، تهران، اراک و نجف را در پیوستن به یکدیگر و اعلان اطاعت از شیخ عبدالکریم حائری بدون

هیچ گونه زمینه سازی و برنامه ریزی قبلی نداشت؟

بدیهی است که هیچ کدام از اینها تصادفی و بدون برنامه نبوده است. انگیزه همه آنان چنانکه اشاره شد این بوده است که يك مرکز فرهنگی و سیاسی مقاومت اسلامی در برابر برنامه های خطرناك و کفرآمیزی که به تدریج تحت نام نظام مشروطه از طرف عوامل بومی خود فروخته به بیگانگان صورت می گرفت، ایجاد کنند. آنان یکی از برجسته ترین شاگردان دوره سطح فقیه شهید حاج شیخ فضل الله نوری، یعنی شیخ عبدالکریم حائری را انتخاب کردند که شخصیت علمی و حوزه ای او به اندازه ای قوی بود که حتی مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی در دوران حیات خود مواردی از مسائل اسلامی را که خود فتوا نداشت و احتیاط می کرد به نظر او ارجاع می داد.^{۱۶}

این انتخاب بسیار بجا بود. آیت الله حائری یزدی هم دانش فراوان در فقه و اصول و حدیث و رجال اندوخته بود، هم قوه تدریس و توان مدیریت داشت. از طرف دیگر زهد و تقوا و حلم و بردباری او در برابر حوادث روزگار برای همگان مسلم بود. چنانکه شخصیت دورانیش، محتاط و معتدل او سدی بزرگ در برابر هرگونه سوءظن بیگانگان و طاغوتهای زمان نسبت به وی محسوب می شد. در آن شرایط هیچ کس بجز او نمی توانست این رسالت الهی بزرگ را بر دوش بگیرد. او پاسداری از این امانت را پذیرفت و به راستی نیز نيك امانتداری کرد.

علاوه بر آنچه قبلاً گفتیم، نکته ها و قراین دیگری نیز وجود دارد که ثابت می کند که منظور مصلحین و علمای اسلام از تأسیس حوزه علمیه قم مبارزه با عوامل منحرف حکومتی بوده و انگیزه های سیاسی اسلامی در تأسیس آن دخیل بوده است. چرا که از همان روزهای نخستین تأسیس حوزه، علی رغم احتیاطی که رئیس آن در حفظ ظاهر و اعلان بی طرفی در قضایای سیاسی جاری از خود نشان می داد تا اساس آن حفظ شود، علما و فقها از وجود آن مرکز مقدس استفاده های سیاسی مثبت به نفع اسلام و عظمت مسلمین می کردند که به برخی از موارد مشخص آن اشاره می کنیم:

(۱) به محض تأسیس حوزه در قم، علمای تهران و سایر شهرهای ایران جو مناسب و مساعدی را در حمایت از آن ایجاد کردند که پادشاه وقت «احمد شاه قاجار» به همراه رجال دولت و دربار خود، از جمله وزیر جنگ فریبکارش رضاخان پهلوی، مجبور شد برای عرض تبریک و تهنیت به حاج شیخ عبدالکریم عازم شهر «قم» شود. و چنین چیزی در تاریخ حوزه های علمیه ایران سابقه نداشت.^{۱۷}

(۲) شیخ محمد تقی بافقی یکی از بازوان نیرومند این حوزه علمیه تازه تأسیس و مقسم شهریه طلاب که مردی مجاهد و سیاسی بود، با استفاده از پایگاه حوزه ای خود، به مبارزه ای سخت و جدی در مقابل انحرافات دستگاه حاکم می پرداخت و سوره الهیکم التکاثر را می نوشت و به عنوان تذکار و نهی از منکر برای رضاخان قدرتمند

می فرستاد. داستان این مبارزات در جای خود مضبوط است.^{۱۸}

اگر از اول، بنای علما بر عدم دخالت حوزه در امور سیاسی بود، اصولاً او که خود یکی از مؤسسين آن به شمار می آید، دست به چنین اقداماتی نمی زد.

۳) یکی دیگر از قراین و نشانه های وجود اهداف سیاسی اسلامی در تأسیس حوزه علمیه قم، ورود علما و مراجع تقلید تبعیدی عراق به دلیل اعتراض شان به حضور انگلیس در عراق و مواضع نادرست ملك فیصل پادشاه عراق، و استقبال گرم رئیس حوزه آیت الله حائری و دیگر علمای مقیم قم از آنان است.

این حادثه که در چهارم ماه محرم سال ۱۳۴۲ (ق. ه) یعنی درست دو سال بعد از تأسیس حوزه قم صورت گرفت، چنانکه حاج آقا بزرگ تهرانی نیز متذکر شده اند «موجب تثبیت موقعیت بیشتر آیت الله حائری و استحکام بیش از پیش حوزه علمیه قم گردید. به دنبال این حوادث بود که او به عنوان زعیم روحانی در میان همگان جایگاه شایسته خود را باز نمود.»^{۱۹}

علمای تبعیدی همه از چهره های درجه اول روحانیت شیعه و مجتهدین برجسته ای بودند، مانند حضرات آیات عظام شیخ مهدی خالصی، سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا محمدحسین نائینی، سیدعلی شهرستانی، و سید عبدالحسین حجت. در مورد نحوه برخورد آیت الله حائری و حوزه علمیه قم با این بزرگواران که از ورود و اقامت در قم صرفاً اهداف سیاسی اسلامی داشتند، حاج آقا بزرگ تهرانی چنین می نویسد:

«مرحوم حائری پذیرائی نیکی از اینان به عمل آورد و مقدم شان را گرمی داشت.»^{۲۰}

حضور آقایان مراجع تبعیدی در قم موجب گردید که احمد شاه و رجال حکومتی تهران برای دیدار و عرض خیر مقدم به آنان راهی قم شوند.^{۲۱}

بدین ترتیب با تأسیس حوزه علمیه در قم، آن شهر دیگر از بوته فراموشی بیرون آمده و مرکز تلاشهای سیاسی و فکری روزافزونی گردیده بود.

بدیهی است که انتخاب شدن قم از طرف علمای تبعیدی برای سکونت خود باوجود حوزه های علمیه نیرومندتری مانند اصفهان آن روز، و استقبال گرم حاج شیخ عبدالکریم و دیگر چهره های حوزه از آنان، مؤید این واقعیت است که حوزه قم به انگیزه ستیزه گری با سیاستهای استعماری در ایران و جهان اسلام پدید آمده بود و در همان سالهای اولیه نیز، سران این حوزه و از جمله شخص شیخ عبدالکریم حائری ابایی از این نداشتند که از آن مرکز به عنوان پایگاه ترویج سیاستهای اسلامی و ضد استعماری استفاده شود. و لذا نوعاً مورخینی که در این زمینه قلم زده اند، نحوه برخورد شیخ عبدالکریم با تبعیدیان را بسیار گرم و مثبت تلقی کرده اند، چنانکه عبدالهادی حائری می نویسد:

«نائینی و دیگر علمای تبعیدشده پس از يك مسافرت ۴۵ روزه در روز ۱۷

اوت ۴/۱۹۲۳ محرم ۱۳۴۲ وارد قم شدند. قم که در تاریخ ایران از شهرهای مذهبی بوده است در آن روزها تحت رهبری حاج شیخ عبدالکریم حائری به صورت يك مرکز مهم روحانی درمی آمد. حائری از علما به گرمی استقبال کرد و به احترام دوستان و همکاران روحانی خود شاگردان خود را واداشت تا در درس نائینی و اصفهانی حاضر شوند، ولی اینگونه استقبال برای حل مسأله ای که نائینی و دیگر علمای تبعیدی با آن روبرو بودند بسنده نبود و در نتیجه حائری بعنوان رئیس و بنیانگذار حوزه علمیه قم با مشکلات بزرگی روبرو شد.^{۲۲}

۴) دو سال بعد از واقعه مهم ورود علمای تبعیدی مقیم عراق به قم یعنی در سال ۱۳۴۶ (ه.ق) حادثه مهم دیگری رخ داد که خود به خود بیانگر این حقیقت است که حوزه علمیه قم از آغاز تأسیس تا طی مراحل مختلف رشد و شکوفایی و در زمان حیات مؤسسان آن همچنان تحقق اهداف سیاسی اسلامی را پی گیری می کرد و با انحرافات که تحت نام نظام مشروطه و انقلاب مشروطه جریان داشت مبارزه جدی می کرد. این واقعه بسیار مهم که هنوز برای نسل کنونی ناشناخته است، «نهضت مهاجرین» است که به نام «نهضت حاج آقا نوالله اصفهانی» نیز شهرت یافته است، و ما در اینجا به طور فشرده به شرح آن می پردازیم:

نهضت حاج آقا نوالله اصفهانی

بعد از آنکه رضاخان پهلوی با تمهید و توطئه به سلطنت رسید و در این مقام اهداف پشت پرده ضد اسلامی و بیگانه پرستی او بر همگان واضح گردید، علمای ایران متوجه شدند که مساعدت به او خطا بوده است، لذا دنبال بهانه بودند که يك مبارزه ملی و سراسری را با رضاخان شروع و سرنگونش کنند. اتفاقاً در سال ۱۳۴۶ (ه.ق) برای نخستین بار قانون «نظام اجباری» که بعدها به «نظام وظیفه» تغییر نام یافت، در مجلس رضاخان به تصویب رسید و اجرای آن به دولت ابلاغ شد. در سراسر ایران با این قانون مخالفت مردمی شد. علما و مجتهدین ایران و در رأس آنان «حاج آقا نوالله اصفهانی» که یکی از مجتهدان نامدار ایران و از رهبران حرکت مشروطه بود، با علمای اصفهان و گروه کثیری از مردم اصفهان به سوی شهر قم حرکت کردند تا در آنجا متحصن شوند و تحت پوشش مخالفت با نظام اجباری، بزرگان و علمای سراسر ایران را در قم گرد آورند و سلطنت رضاخان را سرنگون کنند.

آنان به هر حال با عظمت ویژه ای خود را به قم رساندند و مورد استقبال با شکوهی قرار گرفتند. حاج آقا نوالله از طریق پیغامهای خصوصی و تلگراف، از گروهی از نمایندگان مجلس، از جمله آیت الله سید حسن مدرس و نیز از همه علما و مجتهدین طراز

اول شهرهای ایران و همچنین از تجار و بازرگانان معتبر شهرستانها دعوت به عمل آورد تا در قم حضور به هم رسانند و تصمیم گیری کنند. و در نهایت دولت وقت را نیز به طور رسمی در جریان خواسته‌های مهاجرین قرار داد.

اکثریت علما و شخصیت‌های برجسته حاضر شدند جز دو مجتهد نامدار، یعنی آیت الله حاج آقا حسین بروجردی و آیت الله حاج میرزا صادق آقا تبریزی که اولی را در خرم آباد دستگیر و به عراق روانه کردند و از خروج دومی از شهر تبریز ممانعت کردند. خواسته‌های ظاهری مهاجرین در شش عنوان که در زیر می‌آید خلاصه می‌شد، لکن خواست باطنی آنان سرنگونی سلطنت بود:

(۱) اصلاح یا تعدیل قانون نظام اجباری؛

(۲) نظارت پنج تن از مجتهدین بر مصوبات مجلس طبق اصل دوم متمم قانون اساسی

مشروطه؛

(۳) جلوگیری از کلیه امور خلاف شرع؛

(۴) ابقای محاضر و محاکم شرعی؛

(۵) نظارت کامل بر مطبوعات برای جلوگیری از نشر مطالب خلاف اسلام؛

(۶) تعیین يك فرد دارای صلاحیت لازم برای نظارت به تعلیمات دینی و شرعیات

وزارت فرهنگ.

البته نهضت مقدس مهاجرین پس از چند ماهی که آقایان در قم بودند و مردمان زیادی از اصفهان و شهرهای دیگر آمده و درکناره سمت شرقی رودخانه قم، مقابل همان حدودی که الان قبرستان نو هست تا اطراف پل آهنچی چادر زده بودند و مبارزه می‌کردند، با توطئه رضاخان و بریتانیا شکست خورد و به نحو مرموزی سرکوب شد، لکن آثار مثبت فراوانی به جای گذاشت.^{۳۳} وقوع این نهضت ضد رضاخانی در قم و استقبال بسیار گرمی که بزرگان و سران حوزه علمیه قم به دستور رئیس کل حوزه آیت الله حائری، از مهاجرین به عمل آوردند، نشان دهنده این حقیقت است که حوزه قم از آغاز به منظور مقابله با طاغوت پدید آمده بود، در طول حیات خود حتی در آن سالهای ضعیف اولیه این رسالت خود را انجام می‌داد. شخص آیت الله شیخ عبدالکریم حائری بنا به رعایت برخی از مصالح سیاسی که در رأس آنها حفظ حیات حوزه در صورت شکست نهضت بود، از شرکت مستقیم در این نهضت خودداری کرد و به ظاهر خود را «بی‌طرف» نشان داد، لکن با انعقاد این نهضت در حوزه موافقت کرد و به یاران خود دستور استقبال و مساعدت مهاجرین را داد و برای آنان در قم امکانات و منزل مسکونی و غیره فراهم آورد. او به نیابت خود یکی از مجتهدان بزرگ قم را که از دوران طلبگی تا آن روز یار وفادارش محسوب می‌شد و بسیار مورد احترام مردم قم و علما بود، یعنی آیت الله حاج میرزا مهدی پائین شهری را به همراه دیگر علما و طلاب حوزه به استقبال رسمی حاج آقا نورالله اصفهانی و دیگر

مهاجرین فرستاد. و این بسیار اهمیت دارد. اکنون داستان آن استقبال با شکوه را از زبان یکی از شاهدان عینی آن که آن روز یکی از طلبه‌های مدرسه رضویه قم تحت سرپرستی آقا شیخ مهدی پایین شهری بود، با همدیگر می‌خوانیم، آقای حاج سید حسین بدلا در این باره چنین روایت می‌کنند:

«... آن روز برای استقبال از مهاجرین در بیرون شهر قم از سمت شرقی [رودخانه] تا شازده جمال چادر زده و وسایل پذیرائی مهیا کرده بودند. از هر صنف و گروهی يك عده زیر چادرها آماده بود که آن آقایان که وارد می‌شوند با آنان سلام و تعارف و احوال‌پرسی کنند و خوش آمد بگویند، و آقایان علما و واردین نیز از جلو چادرها رد شوند، تا به قم برسند. و در داخل چادرها نیز از مردم پذیرائی می‌کردند، انجا با میوه، شربت و اینها پذیرائی می‌کردند. آن روز آقا شیخ مهدی یعنی همان کسی که آقا شیخ عبدالکریم در ابتدا به منزل او وارد شده بود، سوار بر يك الاغی در امتداد رودخانه تا حدود مقداری بالاتر از آنجا که امروز پل آهنچی هست، به استقبال آمده بودند که من هم به همراه بعضی از اهل علم آن مدرسه [رضویه] به استقبال رفته بودیم، همین‌طور که گفتم آقا شیخ مهدی هم آمده بودند. ایشان مقید بودند نماز را اول وقت بخوانند، حتی مقدمات نمازشان را هم همیشه قبل از وقت فراهم می‌کردند که اول وقت بتوانند نماز بخوانند.

ورود این آقایان [مهاجرین] به تأخیر افتاد، به دلیل اینکه آن چادرها و مراسم استقبالی که بود در يك خط ممتدی ادامه داشت که می‌بایست واردین لحظه به لحظه با هر يك از مستقبلین تماس و احوال‌پرسی داشته باشند و با همدیگر تعارف بکنند و رد بشوند. لذا رسیدن آنان تا جایی که ما بودیم يك قدری به تأخیر افتاده بود. آن وقت، نزدیک وقت نماز مغرب بود که آقا شیخ مهدی فرمودند مرا به داخل شهر ببرید تا نماز بخوانم. به ایشان گفته شد که آن آقایان الآن نزدیک است که برسند، لذا شما همین جا در رودخانه نماز جماعت بخوانید، جمعیت هم زیاد است تا همه به فیض نماز جماعت شما برسند. ایشان گفتند آخر اینجا برای تهیه وضوی این همه جمعیت آب و وسایل نیست. نهری آن نزدیکی‌ها جاری بود، به ایشان آن را نشان دادند و گفتند این آب.

ایشان تا رفتند وضو ساختند و آمدند در رودخانه نماز را شروع کرده بودند که آن جمعیت یعنی آقایان [مهاجرین] و مستقبلین ایشان با سلام و صلوات وارد شدند. آقا شیخ مهدی سر نماز بود، نماز مغرب. به سرعت نماز مغربشان را تمام کردند. آن واردین هم پیاده شدند که آماده نماز شوند آقا

شیخ مهدی دیگر حاضر نشدند و گفتند وقت فضیلت نماز عشا هنوز نشده است. اصرار زیاد شد ولی دیگر قبول نکردند. با آن آقایان تماس و تعارف حاصل شد و حرکت کردند برای شهر.

آقایان مهاجرین و اصفهانی‌ها يك جانی داشتند که مجمع عمومی بود آنجا جمع می‌شدند و با همدیگر گفتگو و مشورت می‌کردند. و لکن هر کدامشان يك منزل جداگانه نیز داشتند که آماده شده بود و برای استراحت شان بود.

از جمله آن علما آقا سید عبدالله و آقا سید عبدالباقی پدر این آقای فخر شیرازی بود. که بعدها وقتی که من خاطرات آن استقبال و جریان نماز آقا شیخ مهدی را نقل می‌کردم می‌گفت چقدر خوب به یادت مانده است. خودم خیلی هایش یادم نیست.

به استقبال آمدن شخص آقا شیخ مهدی برای همگان جالب بود و تقویت نهضت آن آقایان محسوب می‌شد، گرچه شخص آقا شیخ عبدالکریم در برخی جزئیات سلیقه‌شان تفاوت می‌کرد. ولی در اصل اینکه با رضاخان باید مقابله شود همه مشترك بودند. در این اصل کلی که اصل حوزه برای مقابله با امثال رضاخان تأسیس شد و بعداً هم نهضتهایی که می‌شده روی این پیکره بود، در این کلی که گفتم همه آقایان موافق بودند، چه آقایانی که در قم بودند و آقا شیخ عبدالکریم را دعوت کردند و از او حمایت و نگهداری نمودند و زیر پرچمش رفتند، چه شخص آقا شیخ عبدالکریم [و چه دیگران]؛ در اینکه باید حوزه يك مرکز تجمعی باشد برای مقابله و مبارزه.

خلاصه به استقبال آمدن شخص آقا شیخ مهدی و آن وضع استقبال دیگر آقایان، و نیز ورود آقایان مهاجرین به وسیله این جارچی‌ها که در شهر اعلان می‌کردند، تقویت نهضت بود. لذا آقایان علما گفته بودند این الاغ مشروطیتی که ما خودمان بالا برده ایم خودمان نیز پایش می‌آوریم. و...»^{۲۴}

بدین گونه بود که حوزه علمیه قم مرکز مهمی برای تجمعات و حرکات ضد رضاخانی شد. آیت الله حائری با کیاست و هوشمندی فوق العاده‌ای که داشت در باطن مهاجرین را حمایت می‌کرد، برای اینکه بدیهی است که علما و طلاب حوزه علمیه آن روز بدون اشاره و اجازه او به مهاجرین ملحق نمی‌شدند. لکن «شخصاً» اظهار بی‌طرفی می‌کرد و در جلسات علمای مهاجر شرکت نمی‌جست و «تعارض» می‌کرد. چون وقتی که او، همچنانکه ذکر شد، حوزه را در اختیار مهاجرین قرار داده و استقبال و پذیرائی با شکوهی از آنان به عمل آورد، دیگر نیازی به حضور خود در جلسات و مجامع نمی‌دید، بلکه کیاست اقتضا می‌کرد که برای حفظ حوزه، در صورت شکست احتمالی نهضت، خود را از معرکه دور

نگه دارد. و چنین نیز کرد. رضاخان پهلوی نیز همین مقدار را که آیت الله حائری در جلسات شخصاً شرکت نجسته مایه خشنودی خود قرار داد و بعدها که همه حوزه های علمیه مهم ایران، مانند مشهد، اصفهان، تبریز، تهران و دیگر شهرها را نابود کرد، به آن شدت متعرض حوزه تحت سرپرستی آیت الله حائری در قم نشد؛ و این نبود جز نتیجه کیاست و هوشمندی شیخ عبدالکریم. آیه الله حاج شیخ محمد علی اراکی در این زمینه خاطراتی دارند که مؤید مطلب فوق است:

«... حاج شیخ عبدالکریم در اثر حلمی که خدا به او داده بود مصلحت نمی دید که با رضاخان به طور جنگ و مخاصمه پیش بیاید، با او با حلم و بردباری معامله می کرد. و...»

در قضیه آقایان اصفهانی که اجتماع کردند در این شهر (قم) برای عزل رضاشاه که او را منزله کنند از ریاست، قصد باطنی شان این بود، ولی به اسم این بود که می خواهیم این نظام اجباری را از بین برداریم، باز حاج شیخ در این قسمت با آنان همراهی نکرد، و او [رضاخان] هم همیشه پشت تلفن احوال پرسی از حاج شیخ عبدالکریم می کرد.

از ترمی که داشت ساعت به ساعت پشت تلفن می گفت:

حال شما چگونه، حال شما چگونه، حال شما چگونه...؟

از جانب خدا شیخ عبدالکریم نیز به اسم اینکه مریضم در جلسه آقایان حضور پیدا نمی کرد آن شخص هم این مطلب را غنیمت می شمرد و کار به کارشان نداشت. بسا بود که اگر اقدام می کرد مثل قضیه مشهد می کرد او^{۲۵} [اشاره به قضیه کشتار مسجد گوهرشاد مشهد مقدس رضوی است].

از مجموع آنچه تا اینجا بازگو کردیم روشن گردید که حوزه علمیه قم از نخستین روز تأسیس با انگیزه ترویج سیاستهای اسلامی و مقابله و مبارزه با طواغیت و انحرافات بیگانه پرستان حاکم، توسط علمای اسلام به وجود آمده و آیت الله حائری نیز خود در این مسیر حرکت می کرده است، لکن با هوشمندی و کیاستی که داشته، اصولی و با احتیاط عمل می کرده است و بهانه ای به دست دشمن نمی داده که این درخت امید را از ریشه برکند. لذا تأسیس حوزه علمیه قم به مثابه رویش جوانه امید در قلوب یأس زده ملت ایران بود. و در نهایت نیز میوه شیرین خود را داد.

۵) یکی دیگر از شواهد و قراین اینکه تأسیس حوزه قم توسط آیت الله حائری با برنامه ریزی آگاهانه رجال مذهبی و سیاسی که به مشروعه خواهان گرایش داشتند و از مشروطه سرخورده شده بودند صورت گرفته، حضور فعال و چشم گیر «حاج شیخ محمد سلطان الواعظین تهرانی» در این قضیه است، که به نام «شیخ محمد سلطان المحققین» بیشتر شهرت داشته، و خود او «الاحقر محمد الواعظ» امضا می کرده است (ر. ک تاریخ بیداری

ایرانیان ج ۱/۱۹۹). چنانکه در برخی از منابع عنوان او «حاج شیخ محمد واعظ» یا «حاج شیخ محمد سلطان الذاکرین واعظ» ثبت شده است.

چنانکه پیشتر آمد او سخنرانیهای مفصلی در صحن بزرگ حضرت معصومه در جهت تبیین ضرورت تأسیس حوزه علمیه قم به زعامت آیت الله حائری ایراد کرد؛ به گونه ای که برخی از راویان گفته اند، او يك ماه تمام در آنجا راجع به این مسائل در بالای منبر سخن می گفت و همه علمای قم نیز مساجد خود را تعطیل کرده، در نماز جماعت آیت الله حائری شرکت می کردند. حاج شیخ محمد سلطان الواعظین و یا سلطان المحققین تهرانی یکی از واعظ و خطبای مشهور، زبردست و بنام تهران در دوران مشروطه بوده است. او در ابتدا یکی از مشروطه خواهان جدی بود که با بیانات خود مردم را در این مسیر هدایت می کرد و تأثیر او در انگیزش و حرکت مردم مسلمان بیش از واعظانی از قبیل ملك المتكلمین بوده است. لکن احتمالاً به دلیل اینکه بعداً از مشروطه خواهی منصرف شد، برخی از مورخان مشروطه تلاشهای او را در کتابهای خود کم اهمیت جلوه داده و یا اصولاً کوشش کرده اند ذکری از او به میان نیاورند، مانند مهدی ملك زاده پسر ملك المتكلمین که نقش برجسته او را نادیده گرفته است، شاید به این دلیل که مبدا ذکر خیر از او موجب افت شخصیت پدرش ملك المتكلمین به عنوان خطیب مشروطه خواه گردد، اما به هر حال به تلاشهای فراوان و خطابه های آتشین او در کتب تواریخ مشروطه اشاراتی شده که مبین حقیقت است. به ویژه اینکه ناظم الاسلام يك فصل مستقل از مقدمه کتاب خود را (تاریخ بیداری ایرانیان، جلد ۱، ص ۲۰۰-۱۸۵) به شرح زندگانی او اختصاص داده است ابراهیم صفایی در کتاب رهبران مشروطه ج ۱، ص ۸۰-۱۷۹، درباره انتقادات او از نظام استبدادی قاجاریه در اوایل کار و زمان مظفرالدین شاه چنین می نویسد:

«... از این پس انتقاد از دولت علنی شده بهبهانی و طباطبائی، بی پروا مطالبی برای بیداری افکار مردم بر زبان می رانند. واعظانی چون شیخ الرئیس قاجار، سلطان المحققین، بهاء الواعظین و سید جمال الدین و ملك المتكلمین بر منبرها داد سخن داده و موضوع عدالت و آزادی و قانون را مطرح مذاکره قرار می دادند...»

باز همین مؤلف در صفحه ۱۸۲ کتاب خود چنین می نویسد:

«... چند ماه گذشت و از عدالتخانه خبری نشد، به دنبال سخنرانی شیخ محمد سلطان المحققین - خطیب پاکنهاد مشروطه - علیه عین الدوله و موضوع دستگیری او و زد و خورد طلاب و سربازان و قتل سید عبدالحمید طلبه و تظاهرات مردم و حوادث مسجد جمعه و مهاجرت روحانیان به قم (۲۴ ج ۱) و تحصن بازرگانان به دستور بهبهانی در سفارت انگلیس پیش آمد. و...»

باز در صفحه ۳۲۷ آن کتاب درباره شیخ سلطان المحققین چنین نوشته است:

«شیخ محمد سلطان اصفهانی مقام علمی و پایه زهدش از بیشتر واعظان و خطیبان مشروطه بالاتر بود و در انتقاد از عمال استبداد و تشریح مفاسد حکومت استبدادی بی پروائی می نمود. و به دنبال بیانات توهین آمیز و شدیدالحن همین شیخ محمد سلطان المحققین بود که دستور دستگیری او از طرف عین الدوله صادر شد. دستگیری شیخ محمد منجر به زد و خورد سربازان و طلاب علوم دینی گردید و حادثه قتل سید عبدالحمید طلبه پیش آمد. و...»

او در صفحه ۳۴۹ همین کتاب، ضمن تشریح مراسم نخستین «جلسه تنظیم نظامنامه و مقدمات تشکیل مجلس» و صدور فرمان مشروطه از طرف مظفرالدین شاه درباره اهمیت شیخ محمد سلطان المحققین چنین می نویسد:

«پس از رفتن عین الدوله نخستین جلسه برای تنظیم نظامنامه و مقدمات تشکیل مجلس روز ۲۷ ج ۱-۱۳۲۴ در مدرسه نظام تشکیل شد. عضدالملک به نمایندگی شاه جلسه را افتتاح کرد و مشیرالدوله لایحه مشروطه را قرائت نمود و شیخ مهدی سلطان المتکلمین از طرف ملت خطابه‌ئی مبنی بر سیاسگذاری بیان داشت، ملکزاده در تاریخ انقلاب مشروطه عمداً اشتباه کرده و ایراد این خطابه را به «ملک المتکلمین» نسبت داده است. سالنامه کیهان، ۱۳۴۱، در صفحه ۱۳۵ و تاریخ ایران در دوره سلطنت قاجاریه در ص ۳۷۰ و مقدمه صورت مذاکرات دوره اول مجلس که در ۱۳۲۵ ش نوشته شده است نیز همین اشتباه را دارند، در حالیکه با بودن واعظان معروف آزادیخواه و بزرگی چون سلطان المتکلمین و بهاء الواعظین و سلطان المحققین و شیخ رئیس که همه از حیث حسن شهرت و مقام علمی و سنی و خدمات منبری و کوشش به عدالتخواهی در آن موقع بر ملک المتکلمین برتری داشتند، موجبی نبود که ملک المتکلمین سخنگوی ملت باشد، ناظم الاسلام کرمانی که خود معاصر و شاهد عینی مجلس مزبور بوده ایراد خطابه را به سلطان المتکلمین نسبت داده و حتی از طاقه شال ترمه‌ئی که عضدالملک به عنوان خلعت به او بخشیده یادآوری کرده است.»

ناظم الاسلام کرمانی بیش از همه مورخان مشروطه از شیخ محمد سلطان المحققین (یا سلطان الواعظین) یاد کرده است، حتی او را «اول مؤسس مشروطه» معرفی کرده است. او می نویسد:

«دیگر از اشخاص بزرگ که در تأسیس اساس مشروطیت مجاهدت فرموده بلکه اولین مؤسس این اساس است و از بذل مال و جان در این مقصود مقدس دریغ و خودداری نفرمود جناب مستطاب نفع الاسلام خلاق المعانی

سلطان‌المحققین حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی است که یکی از ناطقین بزرگ و واعظین سترگ به شمار است. و ما شرح خدمات این عالم بصیر را در هر موردی از تاریخ بیداری مشروحاً ذکر کرده‌ایم.»

او در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان که به صورت ثبت و ضبط وقایع یومیه ایام مشروطه، طبق تمایلات و سلیقه مؤلف آن تدوین یافته است، فعالیت‌های شیخ محمد سلطان‌المحققین را به ویژه در اوایل حرکت مشروطه خواهی گزارش کرده است. علاوه به اختصاص دادن فصلی از کتاب به شرح زندگانی او، حدود چهارده مورد نیز از او به «اسم» یاد کرده است. لکن در اواخر که مشروطه خواهی پیروز شده و مهره‌های پشت پرده آن رو آمده و مشاغل و مناصب را اشغال کردند، دیگر نامی از او در میان نیست، فقط یک مورد درج ۲، ص ۶۵ تحت عنوان «آقا شیخ محمد واعظ سلطان‌الذاکرین» از او یاد شده که واعظ تهران گفته اند چرا نطقها و خدمات او به مشروطه فراموش شده است. البته از نامه‌های علمای نجف مندرج در تاریخ بیداری ایرانیان ج ۱، ص ۱۹۹-۱۹۵ چنین برمی آید که بعد از بروز برخی حوادث ناهنجار و مخالف دیانت تحت نام مشروطه، آقایان علمای نجف و مخصوصاً آخوند خراسانی، در تهران شیخ محمد سلطان‌المحققین واعظ را اعتماداً مورد خطاب قرار می‌داده که از این انحرافات جلوگیری شود.

ناظم الاسلام به نقل از قلم پسر شیخ محمد سلطان‌المحققین تهرانی، دربارهٔ حسب و نسب و زندگینامهٔ او چنین می‌نویسد:

«جذ داعی [اینجانب] العالم النبیل والمجتهد الجلیل محمد اسماعیل بن عبدالعظیم بن محمد باقر رحمهم الله تعالی است. مولد و مسکن آن تهران است. و... او چهار فرزند پسر داشت، که چهارمی آنان پدر من جناب مروج الاحکام و مشیدالاسلام و مؤسس المشروطه بین الانام، ملاذالمتکلمین، خلاق المعانی الحاج شیخ محمد سلطان‌المحققین دامت افاضاته می‌باشد، که در تهران در سنهٔ ۱۲۷۱ هـ.ق متولد شده و شش سال در نجف، هفت سال در شیراز و نه سال در اصفهان و از سال ۱۳۱۲ هـ.ق به بعد تا کنون (۱۳۲۸ هـ.ق) در مسقط الرأس خود دارالخلافة تهران سکونت دارند.»

(نقل به تلخیص و تهذیب عبارت از تاریخ بیداری ایرانیان ج ۱، صفحات ۱۸۵ تا ۱۸۷ - چاپ سوم).

حاج شیخ محمد سلطان‌المحققین هر چند که رسماً به جریان و حرکت مشروعهٔ حاج شیخ فضل الله نوری نیوست، لکن از اوضاع پیش آمده ناراحت بود، و خود را کاملاً از جرگهٔ مشروطه‌خواهان حاکم که به قول آخوند خراسانی در نامه‌ای خطاب به او «استبدادی ملعونتر از استبداد اول» را می‌خواستند عملی کنند کنار کشید، و ظاهراً اوضاع ناخوشایند را به علمای نجف و مخصوصاً آخوند خراسانی گزارش می‌کرده است. آنان

نیز اعلان خطرهای مربوط به انحراف مشروطیت از مقصد اصلی را از طریق ارسال نامه به او (سلطان‌المحققین) به آگاهی مردم ایران می‌رسانیدند (ر. ک. تاریخ بیداری ایرانیان ج ۱، صفحات ۱۹۵ تا ۱۹۹).

از آنجا که او در برابر مشروطیت به انحراف کشیده شده حاکم موضع مخالف داشت لکن با احتیاط عمل می‌کرد و آن را بر زبان نمی‌آورد، ناظم الاسلام نیز در تاریخ خود بعد از نوشتن شرح حال مفصل او با احتیاط تمام آینده او را مشکوک قلمداد می‌کند که «العیاذ باللّه مثل بعضی از مشروطه‌خواهان» از مشروطه‌خواهی عدول نکند. عین تعبیرات ناظم الاسلام کرمانی در این باره چنین است:

«مؤلف آنچه از حالات جناب حاج شیخ محمد واعظ به دست آورده در این تاریخ خود درج نموده و همین قدر گوئیم از زمانی که جناب معزی الیه داخل در حوزه مشروطیت شده الی کنون منافی مشروطیت چیزی از ایشان مشاهده نشده تا این زمان که سال ۱۳۲۸ می‌باشد، صحیح و سالم و با نهایت شرف و افتخار و احترام باقی مانده است، نه مطالبه اجر زحماتش نمود و نه ریاست اداره‌ای را به خود جلب کرد. نه اسباب چینی برای وکالت پارلمان کرد... چنانچه در اکثری دیدیم و در تاریخ هم درج نمودیم.

مجملاً الی طبع این تاریخ این واعظ علیم دست از مقصود خود برنداشته و اگر العیاذ باللّه مثل بعضی از مشروطه‌خواهان امروز اقدام به امری که منافی با مقصودشان است فرمایند البته بعد از این تصریح خواهد شد. عجاله دانشمندان و عقلا به وجود این عالم و واعظ مفتخر و سرافرازند. اللهم وفقه لما تحب و ترضی.»

شیخ محمد سلطان‌الواعظین تهرانی، به ویژه بعد از مرگ ناگهانی و مشکوک آخوند ملاکاظم خراسانی که قصد حرکت به ایران و اصلاح مشروطیت را داشت، کاملاً منزوی شد و از حاکمان کناره گرفت، تا اینکه در سال ۱۳۴۰ (ه. ق.) در تأسیس حوزه علمیه قم و تشویق مردم به نگهداری آیت‌الله حائری در آن شهر نقش خود را ایفا کرد، با توجه به اینکه تولد او در سال ۱۲۷۱ واقع شده، در سال تأسیس حوزه علمیه قم به سال ۱۳۴۰ او شصت و نه سال داشته است. نتیجه اینکه حضور فعال این چنین مرد کار آزموده و سابقه‌دار را در قضیه تشکیل حوزه علمیه قم نمی‌توان تصادفی گرفت.

۶) دلیل یا دست کم قرینه دیگری که دال بر وجود انگیزه‌های سیاسی اسلامی در تأسیس حوزه علمیه قم است، قضایای مربوط به تأسیس حوزه علمیه اراک توسط شیخ عبدالکریم حائری و با زمینه‌سازی و مساعدت فراوان خانواده روحانی متمول و مجتهد پر نفوذ محلی اراک جناب حاج سید محسن عراقی است که عمر آن هفت سال بود و سپس منتقل به قم گردید.

جستجو در این قضیه حقایق فراوانی را در اختیار محققان می‌گذارد که روشنگر ریشه اصلی بسیاری از جریانهای فکری است. در واقع حوزه علمیه قم رانیز جریان فکری اسلامی ویژه‌ای به وجود آورده که اصولاً به انقلاب مشروطه و ماهیت وابسته و یا ناشناخته بسیاری از عوامل و سران درجه دوم آن که بعدها جای درجه اولهای اصیل را نیز گرفتند، بسیار بدبین و یا مشکوک بوده است. شاید بتوان مدعی شد که طرح آن را علما، مجتهدین، تجار و اندیشمندان مسلمانی ریخته‌اند که در نهایت از نظر جریان‌شناسی فکری و تاریخی رجال، نسبنامه فکری‌شان به گروه مشروعه‌خواهان به رهبری فقیه شهید شیخ فضل‌الله نوری و علمای دیگر می‌رسید. حاج شیخ عبدالکریم علی‌رغم شخصیت بسیار محتاطی که در امور سیاسی داشت یکی از شاگردان شیخ شهید فضل‌الله نوری بود و در سامرا مدت‌ها دوره سطوح عالیّه فقه و اصول را پیش او تلمذ کرده بود.^{۲۶} طبیعی است که اندیشه‌های استاد بتواند در شخصیت سالم شیخ عبدالکریم جوان، بذر اندیشه‌های اصلاح‌طلبی و گرایش به ایجاد حکومت اسلامی را بکارد. لذا می‌بینیم که شیخ عبدالکریم خود را وارد معرکه مشروطیت نمی‌کند، او که در اوایل پیدایش حرکت مشروطه‌خواهی در ایران و در اراک به سر می‌برد و در آنجا مشغول تلاشهای تدریسی و تالیفی بود، به محض اینکه می‌بیند میزبان او حاج آقا محسن عراقی که خود نیز از علمای معروف ایران و از متمولین و منتفذین خطه عراق عجم (اراک) بود، وارد ماجرای مشروطه می‌شود، به سال ۱۳۲۴ (ه. ق.) عراق عجم (اراک) را به سوی عراق و عتبات مقدسه ترک می‌گوید.^{۲۷} و از آنجا که حوزه علمیه نجف نیز خود در بحران مشروطیت به سر می‌برد، و دو مجتهد بزرگ آن زمان سید محمد کاظم یزدی و آخوند ملاکاظم خراسانی یکی ضد و دیگری طرفدار مشروطه بودند، لذا شیخ عبدالکریم در نجف نمی‌ماند و به کربلا می‌رود و در جوار آرامگاه حضرت سیدالشهدا حوزه علمیه تشکیل می‌دهد و به همین دلیل نیز لقب «یزدی» او تبدیل می‌شود به «حائری»، چون دیگر ساکن «حائر حسینی» شده بود.

حاج شیخ عبدالکریم در سال ۱۳۳۱ (ه. ق.) بنا به نذری که داشت و بنا بر دعوتی که از اراک (سلطان‌آباد) از او شده بود، برای بار دوم به اراک می‌آید و در آنجا حوزه تشکیل می‌دهد که بعد از هفت سال و اندی آن حوزه را نیز به قم منتقل می‌سازد.^{۲۸}

بنابراین، شیخ عبدالکریم که از شاگردان شیخ شهید فضل‌الله نوری بود در مخالفت با مشروطه شباهت فکری زیادی به او دارد. تنها تفاوتشان در این است که شیخ عبدالکریم در اظهار مخالفت خود بسیار با احتیاط عمل می‌کند و در واقع خود را بیشتر «بی‌طرف» نشان می‌دهد تا مخالف. چنانکه وقتی در کربلا مقیم شد، برای حفظ تعادل بین دو مرجع تقلید بزرگ آن زمان، آیت‌الله یزدی و آیت‌الله خراسانی، یک کتاب از اولی و یک کتاب از دومی را تدریس می‌کرد. به هر حال شخص آیت‌الله حائری زمینه ذهنی و انگیزه و حتی سابقه مخالفت با مشروطه و عوامل آن را داشته است، و هیچ بعید نیست که تأسیس حوزه قم را

بهترین وسیله عملی برای ابراز آن مخالفت تشخیص داده باشد. چنانکه دعوت کنندگان او (علمای قم) تصریح کردند که از این کار چنین نیتی دارند.

از طرف دیگر باید در این میان شخصیت ویژه مرحوم «حاج آقا سید محسن عراقی» را که حامی اصلی و عمده او در ایران بود، نیز شناخت تا بتوان قضاوت بهتری در قضیه کرد. البته ممکن است حاج سید محسن عراقی برخی نقاط ضعف نیز داشته باشد که هیچ انسانی عاری از آن نیست، لذا شناخت همه جانبه شخصیت او و قضاوت کامل و نهائی درباره اش فرصت فراخ تر و نوشته مستقلی را می طلبد. بنابراین، مادر اینجا به ذکر برخی کلیات بسنده می کنیم.

صاحب کتاب معارف الرجال، در ضمن زندگینامه شیخ عبدالکریم حائری درباره حاج آقا محسن عراقی چنین می گوید:

«... شیخ عبدالکریم سپس از عراق به سلطان آباد آمد و در آنجا به حاج آقا محسن سلطان آبادی پیوست. حاج آقا محسن در آنجا دارای ثروت، آبرو و نفوذ اجتماعی بود. او بعد از وفات سید محسن و یا اندکی پیش از وفات او به قم منتقل شد.»^{۲۹}

مورخان مشروطه به طور عمده دو دسته بودند، دسته اول لائیک ها که نسبت به مذهب و به خصوص دین اسلام بسیار بدبین و کینه توز بودند، مانند دکتر مهدی ملک زاده پسر ملک المتکلمین معروف، کسروی و امثال آنها، دسته دیگر نیز مسلمین فریب خورده ای بودند که «مشروع خواهانی» مانند شیخ فضل الله نوری و همفکران او را در تمام ایران «مفسد فی الارض» می پنداشتند و هر تهمتی را به آنان روا می شمردند. مانند ناظم الاسلام کرمانی مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان. دسته های دیگری از مورخان نیز هستند که در اقلیتند.

از آنجا که حاج آقا محسن عراقی نیز مانند حاج شیخ فضل الله نوری ابتدا از سران مشروطه بود و سپس به انحراف آن پی برده و مشروطه خواه شده بود، لذا همه مورخان یاد شده او را به باد تهمت، افترا و انتقاد گرفته اند. کسروی در تاریخ مشروطه و دیگران مانند دکتر ملک زاده در تاریخ انقلاب مشروطیت همان فحشهای رکیکی را که به امثال شیخ فضل الله نوری، آخوند ملا قربانعلی زنجانی و غیره، تثار کرده اند، تثار حاج آقا محسن عراقی نیز نموده اند. مثلاً او را «استبدادخواه»، «مفسد»، «معاند»، «مفسده جو»، «فتنودال» و امثال اینها نامیده اند و نسبت ایجاد بلوا و آشوب بر ضد نظام مشروطه به او داده اند.^{۳۰}

برای نمونه يك بند از سخنان نادرست و کینه توزانه دکتر ملک زاده فارغ التحصیل «مدرسه شبانه روزی لائیک بیروت»^{۳۱} را درباره علمای بزرگ مشروطه خواه از جمله «حاج آقا محسن عراقی» می آوریم تا معلوم شود دسته بیگانه پرست از عوامل مشروطه چه اندازه از انصراف مشروطه خواهی حاج آقا محسن و پیوستن او به مشروطه خواهان ناراحت و کینه ای بوده اند. او می نویسد:

«... در همین زمان حاجی میرزا حسن مجتهد معروف تبریز که با مشروطه خواهان آن سامان به مخالفت برخاسته [برخاسته] بود، و حاجی خمایی که از علما و منتقدین گیلان بود و مخالف با مشروطه بود، به تهران وارد شدند و حاجی شیخ عبدالنبی که از روحانیون معروف تهران [بود] و حاجی شیخ فضل الله همدست شدند و به طرفداری از مشروطه مشروعه و مخالفت با مشروطه خواهان قیام کردند، و به تقلید از مشروطه خواهان مجالسی چند آراستند. و جماعتی از مفتخوارها و اوباش را گرد خود جمع کردند، و حاجی میرزا لطف الله منبر رفته و بنای بدگونی به مشروطیت و رهبران آن را گذارد، و حاجی آقا محسن عراقی و بستگانش به ملامهای مستبد پیوسته و انقلابی در عراق برپا کردند و جمعی از مشروطه خواهان را کشتند و خانه های آنها را غارت نمودند و برای جلب موافقت علمای نجف و حوزه علمیة عتبات نمایندگانی با پول زیاد به عتبات فرستادند، تا آن مراجع نجف را بر ضد مشروطیت بشورانند و طلاب نجف و کربلا را با پول با خود همدستان کنند.»^{۳۲}

ضمن آنکه بستن تهمت و دروغ به علمای بزرگوار و از جمله به شخص حاج آقا محسن عراقی در این سخنان زیاد است، تلاش فراوان او برای احیا و راه اندازی «مشروطه مشروعه» را نیز بازگو می کند.

مورخان طرفدار مشروطه علی رغم هجوم تبلیغاتی که بر ضد حاج آقا محسن عراقی انجام داده اند، باز نتوانسته اند برخی صفات برجسته او، مانند نفوذ مردمی، علم و اجتهاد و غیره را کاملاً پنهان و پوشیده نگه دارند. همه جا از او به عنوان «منتقد عراق (اراک)» نام برده اند. ناظم الاسلام کرمانی در جایی او را به عنوان «حاج آقا محسن مجتهد عراقی» نام برده است.^{۳۳}

مؤلف کتاب آثار الحجة به نقل از آقای حاج سید حسن فرید محسنی، نوه حاج آقا محسن عراقی که خود نیز از علما و مدرسین معروف معاصر در قم بوده است، درباره شخصیت حاج آقا محسن عراقی چنین می نویسد:

«مرحوم آیت الله آقای حاج آقا محسن، جدم، یکی از حکما و فقهای نامی ایران در عصر خویش بوده. تولد او در ۱۲۴۷ ه. ق. و در سال ۱۳۲۵ ه. ق. نیز در گذشته و در شهر اراک مدفون گردید و مقبره او مشهور است. نوشتجاتی از او در فقه و اصول در دست است که قسمتی از آنها در نزد حقیر می باشد. تلمذ او در بروجرد نزد علمای آنجا بوده است، و مرحوم حاج سید شفیع در کتاب رجال خویش از او به خوبی یاد کرده است. و...»

تعدادی از علمای معاصر و زنده نیز که خاطرات آنان یکی از منابع این تحقیق است،

از او به نیکی یاد کرده اند؛ لذا معلوم می‌شود همهٔ بدگوییهای مورخان طرفدار مشروطه و یا بیگانه‌پرست و لائیک نسبت به او، به دلیل تلاش فراوان آن مرحوم در راه تبدیل مشروطه به مشروطهٔ مشروعه بوده است.

علاوه بر اینکه شخص حاج آقا محسن مجاهدات فراوانی در راه ایجاد «نظام مشروعه» نمود، پسر دانشمند و فاضل او «حاج سیداحمد حسینی عراقی» نیز در تهران از همفکران بسیار نزدیک حاج شیخ فضل‌الله نوری بود. وقتی که شیخ شهید نوری در جهت افشاگری ماهیت منحرف مشروطه‌خواهان در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم متحصن گردید و اعلامیه‌هایی صادر می‌کرد و تلگرافهای هشداربازی به شهرستانها می‌فرستاد، حاج سید احمد عراقی بعد از خود شیخ فضل‌الله و سید احمد طباطبایی (برادر سید محمد طباطبایی معروف) سومین نفری بود که آن تلگراف را امضا کرده است. و امضای چهارمی نیز وجود ندارد.^{۳۵} لذا معلوم می‌شود که چهرهٔ اجتماعی و حوزه‌ای او بسیار قوی بوده که دارای چنین موقعیتی شده بود. فرزند دیگر حاج آقا محسن عراقی به نام «حاج آقا مصطفی» از شاگردان سید محمد فشارکی، آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و میرزا محمد تقی شیرازی و غیره بود و در عتبات تحصیل می‌کرد. او یکی از همدرسها و دوستان نزدیک حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در درسهای یاد شده بود،^{۳۶} و احتمالاً یکی از عوامل مؤثر نزدیکی حاج آقا محسن و حاج شیخ عبدالکریم همین همدرسی و دوستی بوده باشد.

در هر حال این توضیح مفصل دربارهٔ شخصیت حاج آقا محسن عراقی و خانوادهٔ او از این جهت داده شد که زمینهٔ درک تاریخ تأسیس حوزه‌های علمیهٔ اراک و قم توسط حاج شیخ عبدالکریم و مساعدت علمای دیگر از جمله خانوادهٔ آقا محسن روشن گردد. طبیعی است شیخ عبدالکریم که از شاگردان شیخ فضل‌الله نوری بوده و بی‌اعتقاد به حرکت و نظام مشروطه و سران آن، همیشه به دنبال جایی بوده است که از آنجا پایگاهی بر ضد جریان غربگرایی و مشروطهٔ کذایی درست کند و کادرهای روحانی به وجود آورد که به سیاستهای اسلامی و یا به اصطلاح مشروعه‌خواهی باور داشته باشند. رفاقت و آشنایی او در عتبات با پسر آقا محسن عراقی مشروعه‌خواه و پرنفوذ و ... زمینهٔ ایجاد چنین پایگاهی در سلطان‌آباد (اراک) را برای او فراهم آورد.

شیخ عبدالکریم با آن خانواده بسیار نزدیک بود و قبلاً به مدت شش یا هفت سال در آن شهر مانده و حوزهٔ درسی برای خود در سایهٔ حمایت حاج آقا محسن تشکیل داده بود (از سال ۱۳۱۸ ه.ق) تا سال ۱۳۲۴). حتی به قول برخی از صاحب نظران در این زمینه، ایشان جلد دوم کتاب اصولی خود به نام *دُررُالاصول* را در سفر اولشان به اراک (سلطان) نوشته‌اند.^{۳۷} اما او ظاهراً در سال ۱۳۲۴ ه.ق پنهان از دید حاج آقا محسن به کربلا رفت و در آنجا نسبت به مشروطه اعلان موضع مخالفت ملایم نزدیک به بی‌طرفی کرد، به طوری که یک کتاب از سید کاظم یزدی و یک کتاب از آخوند خراسانی را داد تا از این

طریق موضع بی طرفی خود را اظهار کرده باشد.^{۳۸}

حاج آقا محسن نیز ظاهراً يك سال و اندی پس از آن تاریخ یعنی در سال ۱۳۲۵ (ق. ۵) درگذشت. شیخ عبدالکریم از آن تاریخ به بعد به مدت هفت یا هشت سال در کربلا مقیم بود و قصد ماندگاری دائمی در آنجا را داشت که بالاخره جنگ جهانی اول درگرفت و اوضاع کشور عراق نیز آشفته گردید. او به مقصد انجام نذر زیارت حضرت امام رضا (ع) و در پاسخ دعوتی که از طرف مردم سلطان آباد و به خصوص خانواده حاج آقا محسن عراقی^{۳۹} یعنی مشخصاً از جانب «حاج سید اسماعیل عراقی» داشت، به همراه دوست و همدرس خود حاج شیخ محمد رضا نجفی اصفهانی (برادرزاده حاج آقا نورالله اصفهانی) عازم ایران گردید و وارد شهر اراک (سلطان آباد) شد.

در این تاریخ، یعنی در سال ۱۳۳۱ (ق. ۵) بود که حوزه علمیه اراک به زعامت شیخ عبدالکریم و مساعدت مالی خانواده حاج آقا محسن عراقی تأسیس شد و تا سال ۱۳۴۰ (ق. ۵) استمرار داشت، تا آنکه در ۲۲ ماه رجب آن سال مصلحت بر این شد که آیت الله حائری حوزه خود را به شهر مقدس قم منتقل نماید. علمای اراک و خانواده حاج آقا محسن نیز در این راه او را مساعدت کردند.^{۴۱}

با توجه به آنچه تا اینجا ذکر گردید معلوم می شود که حاج شیخ عبدالکریم همیشه به فکر یافتن يك پایگاه سالم حوزه ای برای نشر اسلام حقیقی و مقابله و مبارزه اصولی با غربگرایی بود که در آن زمان لباس به اصطلاح مشروطه در تن کرده بود، ابتدا آن پایگاه را در کربلا به دور از جنجالهای نجف پدید آورد، سپس آن را به اراک منتقل کرد که همفکران نیرومندی - مانند خانواده حاج آقا محسن مشروطه خواه و پرنفوذ در آنجا داشت و بالاخره آن را به شهر تاریخی، ولی فراموش شده و متروک شده قم منتقل ساخت، و دعوت کنندگان او در قم نیز از همان آغاز یادآور شدند که انگیزه اصلی آنان از این کار مقابله با مزدوران و عوامل غرب مانند رضاخان سردار سپه و غیره است. حوزه علمیه قم از همان آغاز به موضع گیریهای سیاسی اسلام گرایانه پرداخت و حرکتهایی را پدید آورد که نمونه های آن را قبلاً ذکر کردیم.^{۴۲} در اینجا پس از نقل کیفیت انتقال آیت الله حائری از اراک به قم به نقل از آثار الحجة رازی، می پردازیم به بررسی گسترده تر ابعاد شخصیت آن مرحوم:

«مرحوم آیه الله حائری رضوان الله علیه از سنه ۱۳۳۲ که از کربلائی معلی بجهت دعوتیکه از ایشان شده بود با معیت میزبان خود آقای حاج آقا اسمعیل فرزند آیه الله مرحوم حاج آقا محسن اراکی باراک تشریف آوردند تا ۱۳۴۰ مدت ۸ سال در آنشهرستان جدید و مستحدث بتدریس و تعلیم فضلا مشغول و در خلال این مدت چنانچه اشاره شد سفری بارض اقدس و قم مشرف و در سنه مذکور در ۲۲ رجب برای تحویل حمل و نوروز ۱۳۰۱ شمسی بقصد زیارت علیاحضرت فاطمه معصومه علیها سلام بانفاق مرحوم

آیه الله خونساری که هویت و شخصیت آنرا خواهیم نگاشت انشاءالله و دیگر حاج میرزا مهدی بروجردی و مرحوم آقا شیخ احمد یزدی و خادمشان کربلانی علیشاه که اکنون در قید حیاتند، حرکت بقم نمودند و حدود دو روز در راه بودند زیرا آنروز اتوبوس در ایران نبود و تنها وسیله مسافرت گاری و دلیجان و کجاوه و اسب و الاغ بود. آیه الله حایری با ملازمین خود با همین وسایل میآمدند تا در ۲۴ ماه رجب ورود بقم فرمودند اهالی قم مخصوص علماء شهری و مهاجر از حرکت ایشان مسبوق شدند بتشویق مرحوم حجة الاسلام بافقی و بعض دیگر وسایل استقبال را فراهم کردند و اکثر علماء قم و تجار و کسبه و مجاور و مسافر تا حضرت شاه جمال که از امامزادگان معروف قم و در ۴ کیلومتری شهر در سر راه اراک قرار دارد پیشواز نموده، و خیر مقدم گفتند و در همانجا که ساعتی را برای استراحت توقف فرمودند اولین زمزمه نگهداشتن و توقف ایشانرا در قم نمودند و از آنجا با تجلیل حرکت و در منزل آیه الله آقای حاج شیخ مهدی پائین شهری قمی که از دوستان قدیمی ایشان بود نزول کردند. ماده تاریخ ورود ایشان بقم اسم ایشان (الحاج شیخ عبدالکریم یزدی ۱۳۴۰) میباشد (فافهم)

و پس از آنهم در ایام نوروز که مردم قم از مجاور و زوار بزیارت و دست بوسی ایشان میآمدند تقاضای ماندن در قم را از ایشان مینمودند و مخصوص در آن ایام چند تن از وعاظ برجسته آنزمان چون مرحوم حاج شیخ محمد سلطان الواعظین تهرانی و بعض دیگر برای زیارت و درک تحویل در قم باین شهر آمده و از تشریف فرمائی آیه الله حایری تقدیرها نموده و بالای منابر در صحن و مسجد نغمه تقاضای ماندن ایشان را در قم نموده و مردم را تحریص و ترغیب و تشویق و تحریک بنگهداشتن معظم له مینمودند و بایشان نیز اصرار؛ و در میان علماء قم و وعاظ و مردم دیگر یگانه کسی که بیشتر ابراز علاقه و اشتیاق بماندن ایشان در قم و انتقال حوزه علمیه اراک را بقم میکرد مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ محمد تقی بافقی بود که خود برای این نگارنده حقیر و جماعتی دیگر میفرمود که مرحوم آیه الله حایری با اینکه در سفر مشاهدشان وضع مدارس مهجور و بایر قم را از فیضیه و دارالشفاء دیده که چگونه دانشگاه روحانی مرحوم آخوند فیض و میرزای قمی مرکز گدایان و فقراء و یا مجانین و مریضها شده و بسیار متاثر و نگران گشته و گاهی هم در اراک به بعضی از حواریین و رفقاء و تلامذه خود هم ابراز و تمنای اینکه چه میشد این مدارس قم از غربت بیرون میامد مینمود، معذک بنظر مبارکشان مشکل و گران میامد که ممکن باشد حوزه را از اراک بقم

منتقل و خود در قم بتواند توقف کند، فرمودند:

وقتی بایشان اصرار کردم مواعی ذکر کردند. جواب آنها را دادم و آخر باین کلمه ایشان را قانع نموده و منصرف از برگشت بارک نمودم، گفتم: شما این اخباری را که از حضرات معصومین علیهم السلام راجع بآخر الزمان که قم مرکز علم و دانش خواهد بود و از آنجا بعالم افاضه خواهد گردید و اینکه در آخر الزمان علم در نجف چون مار بزمین فرو رفته و از قم سر بیرون خواهد آورد دیده اید؟ فرمودند: بلی. گفتم: آیا قبول دارید و یا شبهه میکنید؟ فرمود: قبول دارم. گفتم: آیا نمیخواهید که تاسیس این اساس محکم بدست با کفایت شما گشته و تا ابد این سکه بنام شما خورد و باقیات الصالحات شما باشد؟ فرمودند: چرا. گفتم: پس تصمیم بتوقف بگذارید و بارک بنویسید هر کس مایل باشد بشما ملحق شود.

و دیگر از کسانی که در تأسیس حوزه سهم بسزائی دارد مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا محمد ارباب است که بسیار ساعی و مصر بود در توقف مرحوم آیه الله حائری و نیز مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ محمد رضای شریعتمدار ساوجی که از علماء مبرز آنروز بوده و در قم آمده بودند و علاقه تامی باین موضوع داشته و ابراز احساسات میکردند. مرحوم آیت الله حائری در مقابل این اصرارها و گرمیها و عازم باقامت و توقف و برای اطمینان قلب بنا را بر استخاره گذاشته و در بین الطلوعین که بحرم مشرف شدند با قرآن شریف استخاره کردند، آیه ۹۳ سوره یوسف جواب استخاره آمد (أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوَّةُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بِصَبْرًا) (و اول مایری) وَ أُنُوْنِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ

طبقات مردم در منزل حاج سید علی مصطفوی معروف به بلور فروش (منزل فعلی آیه الله بروجردی) تجمع و انتظار داشتند. معظم له تشریف آورده آیه را باطلاع آنجمع رسانیده همگی خوشحال گردیدند.

و تَرْتَجِيهِ مِنَ الرَّحْمَنِ سَائِلَةً حَتَّىٰ اسْتَجِيبَ لِيَا تَرْجُوهُ ذَاعِبَهَا
آقای حاج میرزا عبدالحسین بروجردی معروف بصاحب الداری که مقسم ایشان در اراک بودند برای نگارنده گفت که بعد از توقف ایشان اول کسیکه از اراک بایشان پیوست بنده بودم، با جناب حجة الاسلام آقای حاج میرزا هدایت الله وحید گلپایگانی، که اکنون ساکن تهرانند، (پس از آنکه تا دو ماه بامر ایشان شهریه محصلین اراک را پرداختم). و بعد از آنکه خدمتشان رسیدیم، فرمودند: ما ماندنی شدیم، اگر شما هم بخواهید بمانید، خدا کریم است بروید خانواده خود را بیاورید، پس آقای حاج میرزا هدایت بارک رفته

و رفقا و اصحاب آیه الله حایری را از قضیه اطلاع داده و خانواده خود و مرا بقم آورد و کم کم رفقای اراک بقم آمده و رفته و رفته حوزه علمیه قم تاسیس گردیده و پیش بینی ها و پیش گوئیهای حضرات ائمه معصومین علیهم السلام مصداق یافت.^{۴۴}»

اوضاع قم و حوزه آن پیش از آیت الله حائری
اکنون باید ببینیم شهر قم قبل از آمدن آیت الله حائری، از نظر اجتماعی و فرهنگی چه موضعی داشته؟ و آیا حوزه علمیه ای در آن شهر موجود بوده است یا نه؟
آنچه مسلم است اینکه قم يك شهر مذهبی و علمی تاریخی است، و حتی در احادیث متعددی از پیشوایان اسلام این شهر و اهل آن مورد تمجید و تشویق قرار گرفته اند.^{۴۴} قم از قدیم مرکز و آشیانه مخالفین رژیمهای بنی امیه و بنی عباس بوده و به طرفداری از خاندان رسول خدا (ص) شهرت داشته است، چنانکه ورود و اقامت گروهی از آل ابی طالب و اعضای قبیله اشعری که حجاج بن یوسف بزرگ آنان به نام «محمد بن مسالك اشعری» را به قتل رسانید و احوص اشعری برادر او از جمله مشارکین در قیام زید بن علی (ع) و بعد از زندانیان بنی امیه بود و ماجرای آنان مفصلاً در کتابهای تاریخی مضبوط است.^{۴۵}

چنانکه همه می دانیم محدثان و فقهای بزرگواری در قم می زیسته اند که ملامحسن فیض و میرزا ابوالقاسم قمی صاحب کتاب معروف «قوانین الاصول» سرآمد همه آنان هستند.

با این حال وقتی آیت الله حائری وارد قم شدند از حوزه علمیه به معنای مصطلح هیچ گونه اثری نبود، ظاهراً مدرسه رضویه دایر بوده است و حاج میرزا مهدی پایین شهری و حاج میرزا محمد ارباب دسته کوچکی از طلاب را پرورش می داده اند. وضع تعمیراتی حرم حضرت معصومه نیز چندان جالب نبود آنجا که اکنون «مدرسه دارالشفاء» نامیده می شود مجموعه مخروبه ای از قهوه خانه، گذر، مسافر خانه، مریضخانه متروکه و چند واحد خرابه بوده که در اصطلاح عامیانه «حوض قهوه» نامیده می شد به خاطر قهوه خانه و حوضی که آنجا بوده و مردم می نشستند در کنار آن و قلیان می کشیدند.^{۴۶}
آنجا که اکنون میدان آستانه و پارک شهرداری نامیده می شود مجموعه ای از يك قبرستان بزرگ با سنگهایی بلند و بزرگ و کوچک بوده است که در اواسط و خلوتگاه شب برای رهگذران بسیار وحشتناک می نموده است.^{۴۷} چنانکه مدرسه فیضیه نیز خالی از هرگونه طالب علم در اختیار خدام حرم حضرت معصومه و دکانداران اطراف صحن قرار داشته و به صورت انبار از آن استفاده می شده است. صحن آن گذرگاهی به سوی حرم مطهر و پر از خاکروبه بوده است. هرچند که این مدرسه مهم وقتی که در زمان صفویه به

دستور شاه طهماسب صفوی ساخته شد. پر از طلبه و دانشجوی دینی بود، و روزگاری به حضور فقیه، محدث و فیلسوف بزرگی همچون ملا محسن فیض در آنجا به خود می بالیده، لکن به مرور زمان متروکه شده بود و حتی در زمان قاجاریان نیز که به دستور فتحعلی شاه تعمیرات اساسی در آن انجام شد، در ادامه آبادی آن چندان مؤثر واقع نگردید و بعد از فوت میرزای قمی (ره) دوباره خالی از سکنه گردید. این همت بلند آیت الله شیخ عبدالکریم حائری بود که از مجموع این مخروبه ها حوزه علمیه بر رونق و آبادی پدید آورد، خود شهر قم نیز از نظر اجتماعی و فرهنگی در آن زمان چندان قابل توجه نبود، در اثر پدیداری حوزه علمیه بود که به رونق و آبادی شهر قم و آگاهی و رشد فکر و فرهنگ مردم آن افزوده شد. ذکر اینها برای این است که تا انسان از اوضاع قم قبل از ورود شیخ عبدالکریم آگاه نباشد، نمی تواند میزان زحمات طاقت فرسا، همت بلند و ارزش والای کار او را که به راستی صبر ایوب لازم داشته است، درک کند. از این جهت ما قسمتهایی از شهادت شاهدان عینی آن روز قم را که امروز خود آنان از علمای محترم و کهنسال حوزه محسوب می شوند در اینجا می آوریم تا تاریخ دقیق و بدون تحریف و اغراق تأسیس و تطور حوزه علمیه قم و اهمیت کار شیخ عبدالکریم آشکار شود. آیت الله حاج شیخ محمد علی اراکی ضمن خاطرات خود در این باره چنین اظهار فرموده اند:

«قبل از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم در قم حوزه ای نبوده البته علمای برجسته ای در قم مشرف بودند و ساکن بودند، از قبیل میرزای قمی اعلی الله مقامه، آقا شیخ ابوالقاسم زاهد [کبیر]، جناب آقا شیخ مهدی پایین شهری، آقا شیخ محمد حسن آیت الله قمی و امثال اینها، لکن تقدیر الهی نبوده قبل از آقا شیخ عبدالکریم در قم حوزه باشد. ...»

مدارسی هم که در قم بود مانند مدرسه رضویه، جهانگیرخان و فیضیه و اینها در زمان صفویه ساخته شده بودند که ترویج مذهب شیعه می کردند، قاجاریه هم مدارس ساخته اند، و از قدیم از زمان اشعریین نیز شاید بوده است، مثلاً مسجد جمعه ساخته شده است. مدرسه ای در پایین شهر هست که می گویند شاید مال هزار سال قبل باشد، مال زمان اشعریین بوده است. لکن با این همه تاریخ نشان نمی دهد که در اینجا حوزه ای منعقد شده باشد در قدیم و مثل حوزه نجف باشد. تا اینکه خداوند به وسیله آقا شیخ عبدالکریم که از کربلا به سلطان آباد و از آنجا به قم می آیند سبب تأسیس حوزه را در اینجا فراهم آورد...»^{۴۸}

مؤلف کتاب آثار الحجّه نیز می نویسد:

«مدارس قم قبل از آمدن آیت الله حائری خالی از سکنه بود، مهمترین آنها فیضیه و دارالشفای مسکن فقرا و دراویش و بیچارگان بوده پس از

تشریف فرمایی ایشان و جدیت و همت آن جناب از غربت بیرون آمده و مسکن اهل علم و فضل و تقوا شد.^{۴۹}

یکی دیگر از عالمان کهنسال حوزه آقای «فقیه» معروف به «حاج داداش» در ترسیم سیمای آن روز قم و حوزه تازه تأسیس آن چنین می گویند:

«... حاج شیخ عبدالکریم که از اراک آمدند حوزه ای در قم نبود. این مدرسه فیضیه انبار این دکانهای دم صحن بود، حتی کسی آنجا نبود، این خدام گاهی مرده ای را هم آنجا می گذاشتند که بعد ببرند دفنش کنند. حاج شیخ عبدالکریم آمد و حوزه را ساخت. او شبها در مسجد امام درس می گفت. من هم خیلی جذب حاج شیخ شدم، از نظر خانوادگی زمینه نبود من طلبه شوم، ولی من نذر کردم یکسال شبهای جمعه بروم صاحب الزمان [مسجد جمکران] که تا بتوانم طلبه بشوم. اینجوری بود وضع».^{۵۰}

آقای حاج شیخ صادق تهرانی از جمله علمای با سابقه حوزه علمیه قم نیز در این باره چنین فرموده اند:

«وقتی حاج شیخ عبدالکریم آمده بود، این فیضیه يك تل خاك بود. چهار تا باغچه داشت این چهار تا باغچه این قدر تویش خاك بود که از روی آن می رفتند بالای بام، این جوری بود وضع مدرسه فیضیه. سه تا حوض داشت، يك حوض بزرگی هم آنجا بود مساوی و هم سطح با زمین بوده يك حوض هم مقابل آن طرف که اکنون کتابخانه است. پیش از عید این حوضها را پر آب می کردند، همان آب تویش بود، تا يك ماه بعد از پاییز، چی ها داشت تویش خدا می داند! این وضع فیضیه بود، خراب هم بود، پر خاك بود. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم دستور داد همه آن خاکروبه ها را بردند بیرون و همه جا را نظیف کردند.

وضع حرم حضرت معصومه هم به این صورت نبود. خدا رحمت کند يك شخصی بود به نام «آقا سید جواد امام» از خدام آستانه بود، او می گفت: من علاقه مند بودم که صبحها نماز صبح را در حرم بخوانم، در فیضیه و دارالشفای همیشه باز بود، ولی وقتی می آمدم بروم حرم نماز صبح بخوانم در صحن بسته بود، بیشتر روزها این قدر در حرم را دیر باز می کردند که من می دیدم ممکن است نمازم قضا شود، روی سکوی فیضیه نمازم را می خواندم.

وضع اینجوری بود، من دیدم که وسط همین صحن کهنه حرم تختانی بود که از به هم وصل کردن تکه های چوب درست می کردند، حدود شاید ده در دوازده متر، تخت بزرگ و بلندی بود، قیمتی بود، خانه های اشرافی آن را داشتند، یکی از آن تختها مال آستانه بود در صحن کهنه گذاشته بودند و شبها

خدام از ترس عقرب روی آن می خوابیدند. این سالهای آخر هم که به اصطلاح ما آبادی شده بود، اول تابستان هر سال یکی و دو تا بنا مرتب با گج و استانبلی و اینها دور صحن می گشتند و سوراخهای زمین را می گرفتند که عقرب نیاید مردم را بزند. خدام هم مردمان فقیری بودند، عنایت چندانی به امور حرم نداشتند، درها را هم دیر باز می کردند. حاج شیخ عبدالکریم به همت خودش کم کم همه را آباد و اصلاح کرد. حجره های فیضیه هم که مخروبه و مرطوب بود، همه را بنایی و اصلاح کرد. حتی خود حاج شیخ می آمد حجره به حجره می دید تا ببیند وضعشان چه جور است. آن زمان حاج شیخ محمد تقی بافقی هم بود، می آمد به حجره ها سر می زد و مشکلات را حل می کرد. با طلبه ها بسیار گرم می گرفت و حاجاتشان را می پرسید...».

آقای تهرانی در قسمت دیگری از خاطرات خود نیز چنین اظهار کرده اند:

«یکی از زحماتی که حاج شیخ عبدالکریم کشیده اند، این مدرسه فیضیه است که الان برای ما مثل يك دسته گل می ماند، سابق این طوری نبود، ما قبلاً وضع اسف انگیز آن را توضیح داده ایم. حوضهای حیاط آن را بعد از عید آب می کردند می ماند تا يك ماه بعد از پائیز، چون در طول سال دیگر آب نبود و این حوض غیر از آب می شود گفت همه چیز داشت. به نظر مضاف می آمد. در مدرسه چراغ نبود، دو تا چراغ بود که لامپای (چراغ نفتی) پنج می گفتند... این مدرسه فیضیه را گذر و راهرو کرده بودند، از خیابان حضرتی و خیابان آستانه رفت و آمد نمی کردند، خیابان حضرتی گاراژها بودند، و از دارالشفاء می آمدند حیاط فیضیه و از آنجا می رفتند به حرم. مرد و زن می آمدند، گاهی جنازه از آنجا می آوردند و عبور می دادند، گداها می آمدند دعوا می کردند. يك روز چند نفر زن آمده بودند که رد بشوند، يك نفرشان آمد دست بزند به آب حوض، دیگری گفت: دست نزن که سر تا پای بدنت...! آب از بس کثیف بود...»

و این زحمات حاج شیخ عبدالکریم بود که مدرسه فیضیه را به این صورت درآورد. آنجا چند مسافرخانه بود یکی در دارالشفاء بود، یکی در صحن بود و يك خانه زواری نیز که «خانه شاهی» می گفتند آن نزدیک بود. و يك دبستان که سر و صدای بچه ها نمی گذاشت آسایشی بماند (و تازه این وضع بعد از آمدن حاج شیخ عبدالکریم به قم و در اوایل آن بوده، قبل از آن وضع بسیار بدتر از این بوده است). ما در مدرسه فیضیه از دست عقربهای سیاه که فراوان پیدا می شدند به ستوه آمده بودیم. ... حاج شیخ

عبدالکریم حائری کاری کرد که همه را آباد و اصلاح کرد.^{۵۲}

حاج شیخ محمد صادق تهرانی باز هم در قسمت دیگری از خاطرات خود اوضاع بهداشتی و معالجاتی شهر قم را در آن ایام این گونه توصیف کرده اند:

«در قم اصلاً بیمارستان نبود، درمانگاه نبود. جایی بود که دو تا اتاق داشت و يك دكتر می آمد نسخه می داد و می رفت، حاج شیخ عبدالکریم مقید بود که قم بیمارستان داشته باشد، همینجا که الان مسجد اعظم هست، يك خانه ای بود که ایشان اجاره کرده بود و چند اتاق و تخت خواب داشت و مثل بیمارستان درست کرده بودند و هر کس مریض می شد، از طلبه و غیر طلبه و هر بچه ای که پدر و مادر نداشت فقرا را می آوردند آنجا، معالجه می کردند و خرجی می دادند. ایشان این بیمارستان را راه انداخت و می گفت تا زنده هستم باید این باشد تا مردم پناهی داشته باشند. بعد آنجا خراب شده ایشان این بیمارستان سهامیه را به کمک حاج جعفر قلیخان سهام الدوله که یکی از افراد خیر آن زمان بودند احداث کردند.»^{۵۳}

علاوه بر اینکه قبل از ورود آیت الله حائری به قم وضع بهداشتی و فرهنگی آن بسیار بد بوده، فرهنگ معاشرتی و اخلاق اجتماعی مردم نیز پایین بوده است و ظرفیت تحمل و درك بسیاری از مسائل را نداشته اند، به گونه ای که گویا برخی از مردم نمی توانستند وضع جدید را بپذیرند و وجود طلبه ها را تحمل کنند. لذا آیت الله حائری به طلبه ها سپرده بود که در مقابل هر گونه تعرض و بدرفتاری دیگران کوتاه بیایند و گذشت کنند. تا حادثه ای پیش نیاید. او به طلبه ها سفارش می کرد:

«در این شهر قم اگر کسی يك سیلی زد به صورت شما، طرف دیگر صورتتان را بگیرد و بگوید یکی هم به این طرف بزن و خدا حافظ.»^{۵۴}

اوضاع اجتماعی، فرهنگی، عمرانی و بهداشتی و علمی شهر قم قبل از تأسیس حوزه در آن توسط آیت الله حائری، این گونه بود، اکنون که این مطالب را خوانده ایم بهتر درك می کنیم که آن بزرگ مرد الهی با چه صبر و تحملی این حوزه را بنیانگذاری کرده و چه خون دلها خورده است. اگر به اینها اضافه کنیم مصایبی را که بعدها از طریق هیئت حاکمه وقت و رضاخان پهلوی بر سر فرزندان حوزه همچون بلای آسمانی فرود آمد و لکن آیه الله حائری و یاران او همچنان مقاوم و استوار به پاسداری از آن پرداختند، ارزش کار آن بزرگ مردان را بهتر درك خواهیم کرد.

ما اکنون با حوزه علمی پر رونق، مجهز و آماده ای روبه رو هستیم که از بزرگترین مراکز علمی و سیاسی جهان محسوب می شود، و هزاران دانشجو و دانشمند را از ایران و سراسر جهان اسلام در خود جای داده است، لکن باید دانست که این مجد و عظمت در اثر تقوا و تلاش و تفاهم و وحدت کلمه علمای بزرگوار پیشین و صبر و استقامت و حلم و

دوراندیشی و هوشمندی خاص شخص حاج شیخ عبدالکریم حائری به دست آمده است. بنابراین بایسته است که با شخصیت دینی، علمی و اجتماعی او بیش از این آشنا شویم.

آشنایی گسترده تر با شخصیت آیت الله حائری

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، خجسته مولودی است که در سال ۱۲۷۶ ه.ق. در یکی از روستاهای شهرک «میبد» شهر قدیمی یزد، به نام «مهرجرد» از پدر و مادری مسلمان به دنیا آمده و بعدها نقش مؤثری در احیای هویت اسلامی امت مسلمان ایران ایفا کرد. پدرش «محمد جعفر» نام داشت و از صالحان معروف روستای مهرجرد به شمار می‌رفت. عبدالکریم که یگانه فرزند آن خانواده بود به واسطه پدرش به سوی تعلیم و تعلم راهنمایی گردید.^{۵۵}

آن گونه که آیت الله حاج شیخ محمدعلی اراکی به تفصیل ذکر کرده اند، تولد آن مرحوم با معنویت و خلوص ویژه ای مقرون بوده، چرا که پدرش محمد جعفر در يك حالت عرفانی و معنوی از خداوند خواسته است فرزندى به او عطا فرماید. از این روست که او یگانه فرزند خانواده بوده و خواهر و برادر دیگری نداشته است.^{۵۶}

شرح حال نویسان آیت الله حائری، قیافه ظاهری او را به گونه ای ترسیم کرده اند که با تصویر به یادگار مانده او کاملاً هماهنگی دارد. آنان گفته اند: او قد بلند و چهارشانه و دارای سیمایی موقر و گیرا بود. در جوانی با آواز خوش و بلندی که داشته است، در شهر سامرا پیشاپیش دسته طلاب در مراسم عاشورا و تاسوعای حسینی، مرتبه و نوحه خوانی می‌کرده است. در همان اوایل جوانی هر انسان هوشیاری می‌توانست در چهره متفکر، جدی و موقر او آینده درخشانی را پیش بینی کند. لذا یکی از علمای بزرگ مقیم کربلا به نام «فاضل اردکانی» که بزرگان او را اعلم از شیخ مرتضی انصاری می‌شمرده اند وقتی که در نخستین ایام طلبگی «عبدالکریم» او را از نزدیک دیده و از وجناتش، شخصیت ممتاز او را حدس زده بود، نامه بسیار پر مایه ای در لزوم رسیدگی و نگهداری از او به مرجع تقلید بزرگ وقت آیت الله محمد حسن شیرازی (صاحب فتوای تحریم تنباکو) نوشت. آیت الله اراکی در خاطرات خود درباره اهمیت این نامه گفته اند: «آقای اردکانی يك نامه پر تخمه ای در تعریف و توصیف و سفارش او خطاب به میرزا محمد حسن شیرازی نوشت.» و همان بود که باعث شد آیت الله شیرازی او و مادرش را تحت تکفل خود قرار دهد و جزء اعضای بیت خود به حساب بیاورد، و «عبدالکریم» را با فرزند خود همدرس و هم مباحثه گرداند. این قضیه پس از آن بود که او مراحل مقدماتی تحصیل خود را در مهرجرد و یزد و اردکان گذرانده بود. او خواندن و نوشتن را در زادگاه خود مهرجرد، یاد گرفته و پایه علوم خود را استوار ساخته بود و سپس به دستور پدرش به یزد رفته و مشغول تحصیل علوم حوزه در قسمت مقدمات و سطح گردیده و از محضر کسانی همچون سید یحیی کبیر، میرزا

سید حسین واثق، میر سید علی مدرس یزدی، مجدالعلماء اردکانی و غیره درس خوانده و آن گاه عازم غنبات مقدسه گردیده بود که در آن عصر مرکز آموزش علوم اسلامی بودند. او در شهر سامرا قسمت موسوم به سطوح را در خدمت کسانی چون حاج شیخ فضل الله نوری شهید و میرزا ابراهیم محلاتی فرا گرفت.^{۵۷} و سپس در خدمت علمای بزرگواری مانند سید محمد فشارکی، و شخص میرزا محمد حسن شیرازی (صاحب فتوای تحریم تنباکو)، میرزا محمد تقی شیرازی (صاحب فتوای جهاد علیه انگلیس در عراق و بنیانگذار استقلال عراق)، آخوند ملاکاظم خراسانی و غیره تلمذ درس خارج نموده که دوره آموزش شیوه استنباط احکام و اجتهاد است. و علوم حدیث را نیز در محضر حاج میرزای حسین نوری صاحب کتاب مستدرک الوسائل فرا گرفت که وی دایی و پدرزن حاج شیخ فضل الله نوری بود.^{۵۸} آیت الله حائری پس از آنکه از محضر اساتید خود توانست درجه و گواهی اجتهاد کسب کند، به دعوت مرحوم حاج آقا محسن عراقی به ایران آمده و در اراک که آن روز سلطان آباد عراق نامیده می شد، از سال ۱۳۱۶ (ه. ق.) تا سال ۱۳۲۴ (ه. ق.) ماندگار شد و مشغول تدریس و تألیف گردید. سپس در غائله مشروطیت دوباره به کشور عراق بازگشت و در کربلا و جوار حرم و حائر حسینی (ع) حوزه مستقلی برای خود تشکیل داد. او که تا سال ۱۳۳۱ (ه. ق.) در آنجا بود، دوباره به ایران بازگشته و تا ۲۲ رجب (و یا نیمه شعبان) سال ۱۳۴۰ (ه. ق.) و عید نوروز سال ۱۳۰۱ (ه. ش.) در اراک سکونت گزیده و حوزه علمیه خوبی در آنجا پدید آورده بود که در آن سال بنا به تقدیر الهی با مقدماتی که فراهم آورده شده بود به قم مهاجرت کرده و حوزه علمیه بر افتخار قم را تأسیس نمود که جزئیات آن را قبلاً ملاحظه فرموده اید.

آیت الله حائری از نظر شخصیت علمی و فقهی بسیار مهم و برجسته بوده است به گونه ای که فقیه نامدار و مرجع تقلید بزرگ آن عصر آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی در زمان حیات خود، موارد احتیاطی آرای خود را به ایشان ارجاع می داده است، یعنی بعد از خودش او را اعلم از همه و شایسته تقلید و زعامت مسلمین می دانسته است.^{۵۹}

از نظر اهل حوزه و علمای شیعه این بزرگترین و بالاترین تمجید و ترویجی است که یک فقیه می تواند نسبت به فقیه دیگر انجام بدهد تا میزان دانش، صلاحیت اجتماعی و سیاسی و قدرت علمی او را به دیگران ابلاغ کرده باشد.

علاوه بر اینها مرحوم حائری دارای تألیفات عمیق و مهمی در دانشهای فقه و اصول فقه است که هر یک از آنها نشان دهنده عمق شخصیت علمی آن مرحوم محسوب می شود. تألیفات منتشر شده آن مرحوم از این قرار است:

۱) کتاب الصلاة: فقه استدلالی و اجتهادی در زمینه مباحث نماز؛

۲) دُرَرُ الْفَوَائِد: این کتاب در دو جلد چندین بار چاپ شده که در اصول نیز نامیده می شود، و در بردارنده خلاصه گویایی از دانش اصول فقه است. قسمتهایی از آن را در

سفر اول خود به سلطان آباد (اراک) نوشته است.
 مرحوم حاج آقا بزرگ می گوید: او این کتاب را از تقریرات استاد نامدار خود سید محمد فشارکی در علم اصول تلخیص کرده است؛^۶
 ۳) تقریرات فشارکی: یک دوره گزارش درسهای استادش سید محمد فشارکی در علم اصول است (این کتاب به چاپ نرسیده است)؛
 ۴) کتاب النکاح: فقه استدلالی و به چاپ رسیده است؛
 ۵) کتاب الموارث: فقه استدلالی؛
 ۶) مجمع الاحکام: به زبان فارسی و رساله عملیه آن مرحوم است؛
 ۷) کتاب الرضاع: فقه استدلالی در باب احکام شیر دادن بچه؛
 اینها آثار علمی و قلمی آیت الله حائری است که از نظر اهل فن بسیار مهم محسوب می شوند و کتاب دررالاصول او از جمله کتب منبع و کمک درسی حوزه های علمیه در دوره درس خارج است.

آثار اجتماعی و عمرانی آیت الله حائری

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم علاوه بر آثار قلمی، آثار عمرانی نیز فراوان دارد. او به آبادگری علاقه و همت خاصی داشته است و لذا کارهای عمرانی فراوانی در شهر قم به انجام رسانیده است، که از جمله آنها این موارد بسیار مشهور است:

- ۱) تأسیس اولین بیمارستان در قم در محل مسجد اعظم فعلی که ضمناً دارالاطعام و دارالمساکین نیز بوده است. و سیدالاطبا کهگی در آنجا طبابت می کرده است؛
- ۲) تأسیس بیمارستان سهامیه قم به واسطه کسب کمک مالی از برخی افراد خیر از جمله سهام الدوله؛
- ۳) تأسیس بیمارستان فاطمیه قم از طریق کمکهای برخی رجال خیر آن زمان؛
- ۴) تعمیر و بازسازی مدرسه دارالشفاء؛
- ۵) تعمیر مدرسه فیضیه و احداث طبقه دوم آن با کسب کمک از تجار و علمای تهران از جمله آیت الله سید ابوالحسن طالقانی پدر مرحوم آیت الله سید محمود طالقانی؛^۶
- ۶) تأسیس کتابخانه مدرسه فیضیه؛
- ۷) ساختن غسلخانه برای قم؛
- ۸) احداث قبرستان بزرگ در بیرون شهر به نام «قبرستان نو» که اکنون با پیشرفت شهر در وسط آن واقع شده، که ظاهراً کمک مالی عمده آن توسط مرحوم حاج ابراهیم سکونی صورت گرفته است؛
- ۹) ایجاد دارالایتام در قم؛
- ۱۰) بنای سیل بند و سد رودخانه قم از طریق جمع آوری اعانه های مردمی؛

۱۱) احداث واحدهای مسکونی برای سیل‌زدگان قم در محله «مبارک آباد قم».^{۶۲} اینها موارد مهمی از اقدامات آبادگرانه آن مرحوم است که اگر شرح داده شوند هر کدام موضوع يك مقاله جداگانه خواهند بود. از این میان فقط به شرح اجمالی احداث منازل مسکونی مبارک آباد قم می‌پردازیم تا نمونه‌ای از کارهای مردمی و عمرانی آیت‌الله حائری به دست آمده باشد، یکی از نویسندگان در این باره می‌نویسد:

«در روز سه‌شنبه هشتم ماه صفر سال ۱۳۵۲ ه. ق. از گلیایگان به قم اطلاع دادند که سیل عظیم و بنیان‌کنی به سوی شهرستان قم سرازیر شده است، که پخش این خبر خواب و آسایش را از همگان گرفت. پاسی از شب دهم صفر و سوم خرداد گذشته بود که نعره سیل در قم قلب همگان را به ارتعاش انداخته و همچون بلانی خانمانسوز شهر قم و منازل کنار رودخانه را مورد هجوم قرر داد. و هنگامه‌ای به وجود آورد که شبیه رستاخیز بود و همه پا به فرار گذاشته بودند، صبح آن شب دیگر سیل همه جا را فرا گرفته بود، و گویا با ناله‌های حزین خود آسیب دیدگان را تسلیت می‌داد.

دولت وقت در زمان سلطنت منحوس رضاخان پهلوی هرگز برای پیشگیری از سیل پیشقدم نشد و اقدام به اصلاح و تعمیر نکرد. مجرای طبیعی رودخانه به طور کلی ویران شده بود. آیت‌الله حائری برای اینکه دولت وقت را وادار به عمل کند، خود شخصاً عازم منطقه سیل شده و همراه با مردم قم با بیل و کلنگ مشغول ایجاد سیل‌بند و سدی در قسمتهای ضعیف و آب‌برده رودخانه شدند، از طرف دیگر دستور دادند اصناف برای سیل‌زدگان اعانه مالی جمع کنند، آیت‌الله حائری با تلگراف به شهرهای مختلف ایران مسلمین را به کمک طلبیدند، در نتیجه دولت وقت نیز در مقابل این حرکات شرمنده شده و رضاخان که آن وقت شاه بود مبلغ ده هزار تومان فرستاد. آیت‌الله حائری پولها را زیر نظر يك هیئت امنای جمع‌آوری و مصرف کرد. زمینی را از تولیت به نود و نه سال اجاره کرده و در کنار قلعه مبارک آباد توسط يك مهندس روسی به نام «اسپاشوسکی» خانه‌های بسیار ساخت که مرکب بودند از مطبخ، سرداب و دو اتاق روی آنها و يك آب انبار مشترك بین دو خانه و... و همه آنها را به سیل‌زدگان واگذار کردند و سند مالکیت به آنان دادند

۶۳
...و

صاحب اعیان‌الشیعه که از مجتهدین بنام لبنان است و اتفاقاً در آن ایام میهمان آیت‌الله حائری بوده درباره این واقعه و شیوه عمل حائری چنین می‌نویسد:

«اندکی قبل از ورود من به قم سیل عظیمی جاری شده و خسارات زیادی به مردم وارد کرده بود و خانه‌ها را ویران ساخته بود. آقای حائری با ارسال

تلگراف به شهرهای مختلف ایران درخواست کمک کرده بود. شاه نیز مبلغ ده هزار تومان از طریق يك فرستاده ویژه ارسال کرده بود. ما مشغول ناهار خوردن بودیم که آن فرستاده ویژه آمد. آقای حائری شخصاً دست به آن پول نزد و آن را تحویل نگرفت. فرمود بپرید بدهید به فلان تاجر که اعانه‌های سیل‌زدگان را جمع می‌کند. او عده‌ای اشخاص آبرومند را جمع کرده بود و هر شب با آنان دربارهٔ قضیهٔ سیل‌زدگان جلسه می‌گرفتند و او نظارت می‌کرد. حاکم آن شهر نیز در آن جلسه شرکت می‌کرد».^{۶۴}

این نمونه‌ای از تلاشها و دلسوزیها و روشن‌بینی‌های آن مرجع بزرگوار است که این قبیل اعمال او حتی نویسندگان روشنفکر غیر حوزه‌ای را تحت تأثیر قرار داده و وادار به ستایش کرده است که از آن میان می‌توان به اظهارات مؤلف کتاب تشیع و مشروطیت اشاره کرد.

نگاهی به شخصیت و مواضع سیاسی آیت‌الله حائری

آیت‌الله حائری با توجه به شرایط زمانی و تاریخی ویژه‌ای که در آن می‌زیسته و در نتیجه مجبور به رعایت اصل تقیه برای حفظ اساس حوزهٔ علمیهٔ قم و ارکان دین در آینده بود، از طرف بسیاری از کسان، حتی برخی از شاگردان خود، متهم به نداشتن بینش و گرایش دخالت‌پر امور سیاسی شده است. برخی از نویسندگان مانند مؤلف تشیع و مشروطیت اصولاً او را «فاقد» شخصیت سیاسی معرفی کرده و درباره‌اش نوشته‌اند: «حائری روحاً مردی غیر سیاسی به شمار می‌رفت، و به نظر نمی‌رسد که در سراسر زندگی‌اش هرگز علاقه‌مند به درگیری در سیاست بود. حائری مانند نائینی، نزد میرزا حسن شیرازی، سید محمد فتنارکی و آخوند خراسانی درس خوانده بود، ولی به خلاف نائینی همواره کوشش داشت که گام به صحفهٔ سیاست نهد».^{۶۶} چنانکه یکی از تحصیل‌کردگان در حوزهٔ او نیز بر چنین باوری است که حاج شیخ مرد سیاسی نبود و میلی به دخالت در امور سیاسی نداشته است.^{۶۷}

لکن ما با يك سیر تحقیقی در زندگی آن مرد بزرگ چنین می‌یابیم که او مردی هوشمند، با کیاست و فراست بوده که دریافته است در آن شرایط برای مقابله و مبارزه با پدیدهٔ شوم غربگرایی و بیگانه‌پرستی تحت نام انقلاب و نظام مشروطه، راهی جز تأسیس حوزه و تربیت نیروهای مؤمن، مخلص و با سواد وجود ندارد. از این روی است که می‌بینیم سر و کار او با کسانی همچون حجت‌الاسلام حاج آقا محسن عراقی و امثال اوست که سر تا پای وجودشان آمیزش دیانت و سیاست و دخالت در مسائل اجتماعی بود. و باز می‌بینیم که او در شرایط بسیار حاد سیاسی که کارکنندگان حرفه‌ای جهان سیاست نیز ناتوان از اتخاذ مواضع اصولی و استراتژیک دقیق و صحیح هستند، با حزم و احتیاط و

ظریف کاری ویژه ای بهترین مواضع اصولی را اتخاذ می کند که نسبت به اهداف او که همانا حفظ اساس حوزه علمیه است، جنبه استراتژیک دارد، و در نهایت پیروز است. حوزه ای که او تأسیس می کند، دروازه هایش به روی همه علما و فقهای سیاستمدار و مبارز آن روز باز است، استقبالی که حوزه تحت سرپرستی او از مهاجرین نهضت طلب و ضدرضاخان و غیره به عمل می آورد، با شکوهترین حرکت انقلابی و سیاسی سنجیده شده است. چنانکه استقبال دیگری که در همان زمان وقوع نهضت حاج آقا نورالله، فرزندان حوزه و شاگردان و پیروان او از مجاهد بزرگ زمان آیت الله سید حسن مدرس شاخصترین مخالف رضاخان در حین ورودش به قم به عمل می آورند، تداعی کننده استقبال پر سر و صدای مردم سیاسی اندیش شهر بزرگ اصفهان از مدرس است.^{۶۸} آقای شیخ محمد حسین مسجد جامعی به نقل از پدر خود که عیناً شاهد و راوی جریان بوده، می گوید:

«سلطان العلماء زنجانی که از علمای مسن و پیر مقیم تهران بود و حدود یکصد و بیست سال عمر کرد، می گفت: من که اندک روابطی با رضاشاه داشتم، روزی که می خواستم به مسافرت قم بروم، رفتم نزد رضاشاه، او از من پرسید قم می روی می خواهی به فرماندار آنجا اعتمادالدوله سفارش تو را بکنند؟ گفتم: نه، من به یکی از طلبه های آنجا وارد می شوم پرسید به چه کسی؟ گفتم: شاید به منزل آقا شیخ عبدالکریم بروم. شاه گفت: سلام مرا به او برسان، من وقتی که این مطلب را به شیخ عبدالکریم رساندم، او فقط به خنده مختصر اکتفا کرد و جوابی نداد. پرسیدم آیا من که مأمورم، جواب سلام را از طرف شما به شاه برسانم یا نه؟ يك جوابی به من بدهید؟ او فقط خندید و حاضر نشد بگوید: سلام مرا هم به ایشان برسانید، فقط گفت: نمی دانم و طفره رفت.^{۶۹}»

او کسی است که هرگز مدح ظلمه را نکرد و مانند بسیاری از علمای به اصطلاح مبارز کم عمق آن زمان، حاضر نشد يك روز در تاجگذاری رضاخان شرکت کرده و روز دیگر بر ضد او قیام کند. آقای حائری با بینش سیاسی عمیقی که داشت از همان آغاز نفیاً و اثباتاً راه خود را از آن سنخ مردان جدا کرد و به تحکیم پایه های حوزه بزرگ خود پرداخت. و این نشانه عمق بینش و اصالت درك سیاسی اوست. او نیز مانند مجاهدین بزرگ و همدرس دوره سامرایش آیت الله سید حسن مدرس دیانت را از سیاست جدا نمی دانست، اما آن روز احساس می کرد دین و عقاید و عواطف دینداران بازیکه سیاستمداران وابسته به خارج شده است، و کار سیاسی اصولی اسلام پسند همان تأسیس حوزه سالم و پرورش نیروهای لازم برای يك مبارزه و مقابله اصولی دراز مدت است. لذا می بینیم وقتی که مسائل حساسی همچون اتحاد شکل البسه که تحت پوشش آن

می خواستند روحانیت را از هویت ساقط کنند و یا مسأله کشف حجاب و امثال اینها پیش می آید در حد امکانات و توان خود به آن اعتراض کرده و تلگرافی به رضاشاه فرستاد که در تاریخ مضبوط است.^{۷۰} او با خواست و هوشمندی ویژه خود در قضیه مجاهد معروف آقای شیخ محمد تقی بافقی دریافته بود که رضاخان فقط به دنبال «بهانه» مختصری است که حوزه علمیه قم را از ریشه برکند. آیت الله اراکی از منبعی موثق نزدیک به دربار آن زمان یعنی از شخصی به نام «مدرسی» که نماینده قم در مجلس شورای ملی بوده، نقل می کند که رضاخان گفته بود: «اگر حاج شیخ عبدالکریم نفس می کشید، يك كلمه ای می گفت، فوری ماشین در خانه اش حاضر می کردم و می فرستادمش آنجا که عرب نی انداخت و هیچ کس خبر نداشت که کجا رفته است! بلی، او را مثل آقا سید مدرس می کرد، یعنی او را می کشت.»^{۷۱}

ممکن است کسی بگوید مگر چه می شد او را نیز مثل مرحوم مدرس می کشتند و شهید می شد؟ جوابش این است که اهداف اسلامی آن دو بزرگوار دو شیوه متفاوت مبارزه را می طلبید، مدرس در صحنه بود، در مجلس بود و با احزاب درگیری داشت، برای تغییر سلطنت با دربار رضاخان رو در رو ایستاده بود. اما شیخ عبدالکریم شیوه فرهنگی مبارزه و کادرسازی برای دراز مدت را در نظر داشت و آن هدف جز با حزم و احتیاط و صبر تلخ برآورده نمی شد.

قائم مقام الملك رفیع در یکی از شماره های نشریه اطلاعات مطلبی را تحت عنوان چرا مکلا شدم نقل کرده است که نشان دهنده عمق درک سیاسی آیت الله حائری است. شخص یاد شده ابتدا از روحانیون و معممین سرشناس بوده و سپس به دستور رضاخان به قول خودش «مکلا» شده است. چنانکه نقل می کنند او بعد از رضاخان در برخی از مسائل بین دربار و بیت مرحوم حضرت آیت الله العظمی بروجردی وساطت و رفت و آمد می کرده است. در هر حال او سخنانی دارد که مضمون آن چنین است:

در سفری که رضاخان می خواست به خوزستان برود به من گفت شما نیز باید در این سفر به همراه ما و در رکاب ما باشید، منتهی باید غیر معمم باشید. من هرچه واسطه انداختم و خودم اظهار کردم که من با این لباس برای شما مفیدترم، قبول نکرد. من هم رفتم يك دست کت و شلوار خریدم و لباس روحانی خودم را کنار گذاشته و در معیت او به سفر خوزستان رفتم. به هنگام بازگشتن خبر رسید که شیخ عبدالکریم حائری کسالت دارند و مریض هستند. رضاخان به دکتر امیراعلم گفت با قائم مقام الملك بروید و از آقای حائری عیادت کنید. البته من اولین بار بود که مکلا و بدون لباس روحانی خدمت ایشان می خواستم برسم؛ لذا خیلی خجالت می کشیدم. در هر حال رفتیم به عیادت ایشان. وقتی به حضور رضاخان برگشتیم ایشان اصلاً نرسید که حال آقای حائری خوب یا بد بود. از امیر اعلم پرسید: عکس العمل آقای حائری در مورد مکلا شدن ایشان (قائم مقام الملك) چگونه

بود؟ او گفت: اتفاقاً هیچ گونه عکس العملی نشان ندادند. گو اینکه برای چندمین بار ایشان را با این لباس می بینند. اصلاً به روی خودشان نیاوردند. ...

از این قضیه چنین مفهوم می شود که او می خواست موضع آیت الله حائری را در مسئله اتحادالشکل البسه و اینها بفهمد. و اگر تشخیص می داد موضع بسیار تند و سنجیده ای دارد، حتماً خود او و حوزه علمیه اش را از بین می برد، و لکن حاج شیخ با کیاست و هوشمندی، عقیده باطنی خود را برای ماموران رضاخان سفاک بروز نداد. با توجه به همه مطالبی که تا اینجا بازگو شد، این حقیقت آشکار می شود که آیت الله حائری دارای مواضع، بینش، درک و شخصیت سیاسی بسیار استواری بوده است. و حوصله، حلم و صبر تلخ و جانفروسی او نیز ناشی از همین کیاست و شخصیت سالم در راه رسیدن به هدف اسلامی ویژه اش بوده است.

در بازشکافی و تحلیل علمی هرچه بیشتر مواضع سیاسی آیت الله حائری در برابر حوادث سیاسی مهم آن روزگار و به ویژه حرکات ضد اسلامی رضاخانی، باید به این نکته توجه داشته باشیم که بر خورد رژیم رضاخان پهلوی با روحانیت بسیار دقیق برنامه ریزی و زمان بندی شده بود، و احتمالاً عوامل بریتانیا در تهران و نیز فراماسونهای مرموزی مانند ذکاء الملک فروغی و غیره که اطرافش را گرفته بودند، او را در این برنامه ریزی ضد اسلامی یاری می رسانده اند. مورخ معاصر آقای حسین مکی این برنامه بر خورد رضاخان با علما و روحانیون را در سه مرحله جداگانه تصویر نموده است که اکنون با افزودن برخی توضیحات عیناً آن را در اینجا درج می کنیم، او می نویسد:

«اصولاً باید متذکر شد که در دوران پهلوی روابط مرجع تقلید و روحانیت با رضاخان سردار سپه مراحل مختلفی را پیموده است:

مرحله اول، که در زمان وزیر جنگی و ریاست وزرانی او بوده، سردار سپه همه جا خود را طرفدار جدی اسلام و حامی مذهب تشیع نشان می داده، و نسبت به شعار مذهبیه نهایت علاقه را ابراز می داشته، مثلاً پس از خاتمه قیام سعادت در خوزستان از آن استان عازم عتبات عالیات شده و در نجف اشرف با حضرات آیات عظام ملاقات کرده و با ایشان خیلی گرم گرفته و خود را مطیع و فرمان بردار نشان داده و ظاهراً در موقع زیارت حرم حضرت امیر (ع) و یا حرمین کاظمین و کربلا با ظاهری که خضوع و خشوع از آن نمایان بوده به زیارت پرداخته است. و یا با صحنه سازی و دسته بندی اقدام نموده تا شمایی از مولا علی بن ابی طالب (ع) برای او ارسال گردید. در باغشاه به همین مناسبت مراسم جشنی برپا داشته و بسیار خود را مفتخر می دانسته است تا در مسئله جمهوری بازی پس از قیام مردم تهران [به

رهبری آیت الله مدرس بر ضد جمهوریت رضاخانی] او به قم شتافته و اوامر آیات عظام [تبعیدی از عراق و مقیم در] قم را در مورد توقف داشتن جمهوری قبول نموده و در این باره اعلامیه‌ای صادر کرد.^{۷۲}

البته باید آقای مکی متذکر می‌شدند که حتی در زمان وزیر جنگی و ریاست وزرای او نیز علی‌رغم ریاکاری و تظاهرش به دینداری، گروهی از خواص علمای شیعه و رجال سیاسی آن عصر پی به ماهیت او برده بودند و از همان اول با او به مبارزه‌ای سخت و بی‌امان پرداخته بودند چنانکه در تاریخ، این وقایع بسیار معروف است. حتی آیت الله مدرس او را در مقام ریاست وزرای، در مجلس استیضاح کرد و وی مجبور شد از امور کناره‌گیری کند و در «رودهن» منزوی شود. لکن متأسفانه برخی رجال مشکوک به یاری او شتافتند و دوباره سرنوشت گله را به دست گرگ سپردند. در هر حال مکی سخن خود را دربارهٔ مراحل برخورد رضاخان با روحانیت چنین ادامه می‌دهد:

«مرحلهٔ دوم که از انقراض قاجاریه شروع میشود و با حکومت موقتی و جلوس به تخت سلطنت و مراسم تاجگذاری ختم میشود برای جامعهٔ روحانیت احتراماتی قائل میشده ولی نه بشدت دوران قبلی، و فقط يك نوبت با سید اسدالله خرقانی درگیر میشود که از قرار در حین ملاقات خرقانی که از علمای تهران بوده کارش از مباحثه بمناقشه کشیده میشود و با عصای خود بسردار سپه حمله میکند. بهلوی هم او را توقیف و به رشت تبعید مینماید و این تبعید دو سه ماه بطول می‌انجامد و آزاد میشود.

میگویند نظیر این درگیری را در موقعیکه رئیس دیویزیون قزاق بوده و یا اوایل وزیر جنگی که با ماه رمضان مصادف بوده پیدا کرده است و ماجرا از این قرار بود که سردار سپه سیگار میکشیده و سیدمحمد تقی گلستانه او را نهی میکند و سردار سپه توجهی نکرده گلستانه با عصای خود به او حمله میکند ولی اطرافیان مانع میشوند.

مرحلهٔ سوم از سال ۱۳۰۶ شروع میشود که واقعهٔ قم اتفاق می‌افتد و شیخ محمدتقی بافق را شخصاً زیر ضربات خود قرارداده و او را توقیف و پس از مدتی زندانی کردن به توصیهٔ آیت الله حایری آزاد می‌کند ولی تا آخر عمر در حضرت عبدالعظیم تبعید می‌شود و زیر نظر قرار میگیرد. و در آبانماه ۱۳۰۶ قضیهٔ سوء قصد بجان مدرس پیش می‌آید که در اثر این موضوع بعضی از مراجع نسبت به او بدبین می‌شوند تا در آذرماه ۱۳۰۶ قیام حاج آقا نورالله شروع می‌شود و علمای غالب شهرستانها به حمایت حاج آقانورالله برمی‌آیند. و بالاخره در افتتاح دورهٔ هفتم تیرگی روابط روحانیت و علما با

رضاشاه علنی می‌شود، و در موقع تغییر لباس و سپس کشف حجاب و وقایع کشتار مشهد روابط با جامعه روحانیت و دربار به نهایت وخامت می‌رسد...»^{۷۳}

در مقابل این استراتژی دقیق رضاخان که حمایت بریتانیا را در پشت سر داشت، حائری هوشمند نیز بسیار محتاطانه و با برنامه عمل می‌کرد تا بهانه‌ای به دست رضاخان برای نابود ساختن حوزه علمیّه قم نداده باشد. لذا می‌بینیم در قضیه مرحوم حاج شیخ محمد تقی بافتی که معاون برجسته او در اداره حوزه بود، وقتی که علما پیش او می‌روند و قضیه برخورد رضاخان با مجاهد بافتی در صحن حرم را گزارش می‌دهند، او ابتدا می‌پرسد: «مردم چه عکس العملی از خود نشان دادند؟» جواب می‌شوند: «به تدریج پراکنده شدند و رفتند.» حاج شیخ عبدالکریم وقتی که احساس می‌کند وضعیت به گونه‌ای است که مردم حمایت از مبارزه نمی‌کنند و از مسایل سیاسی مأیوسند، و بدون حضور انبوه مردم در صحنه نیز نمی‌توان بارضاخان مبارزه کرد، بلافاصله موضوع سخن را عوض می‌کند و می‌فرماید: «امسال باید درسها را زودتر شروع کنیم و...»^{۷۴} و به رضاخان که به آن بهانه آماده به توب بستن شهر قم و حوزه علمیّه بود، می‌گوید: حاج شیخ محمد تقی بافتی از موضع شخصی به این حرکت دست زده است، شما حساب حوزه را از ایشان جدا کنید»^{۷۵}، و طبق نوشته آقای مکی بعداً نیز در موقع مناسب توصیه می‌کند که بافتی را از زندان آزاد نماید.

آیت الله حائری در مبارزه خود و علمای دیگر بر ضد طاغوت‌های زمان، روی همراهی و حرکت مردم بسیار تأکید داشته است، او در صورت عدم حضور مردم در صحنه (به هر دلیلی که باشد) مبارزه سیاسی علنی با رژیم سفاک را جایز نمی‌دانست. لذا هر وقت نشانه‌ای از حرکت مردمی مشاهده می‌کرد، به انحای مختلف مبارزه را حمایت می‌کرد. مانند نهضت مهاجرین اصفهان که به دلیل حضور مردم در معیت علمای مهاجر، آن حرکت را شایسته حمایت تشخیص داده بود.

یکی از شاگردان ایشان در مورد قضیه کشف حجاب مطلبی را نقل می‌کنند که مؤید همین نظر است. آقای شیخ محمد صادق تهرانی می‌گوید:

«در قضیه کشف حجاب وقتی که گروهی از کسبه و تجار قم خدمت ایشان رسیده و گفتند شما چرا سکوت کرده‌اید و مبارزه نمی‌کنید؟ ایشان پاسخ دادند: من با وکیلی که از دوستان تومانیست و سیصد تومان [حقوق آن وقت نمایندگان مجلس] نگذرد، و با وزیری که از پانصد تومان نگذرد، چگونه می‌توانم اقدامی بکنم و عملی انجام بدهم.»^{۷۶}

آقای فقیه (حاج داداش) می‌گوید وقتی که به آقای حائری فشار می‌آوردیم. تا با رضاخان مبارزه کند، ایشان فرمودند: «آقا! مردم که با ما نیستند، ما برای مردم حرف می‌زنیم، حرف‌هایمان برای مردم است، مردم که با ما نیستند، حرف بزنیم از بین می‌رود»

(آرشیو خاطرات بنیاد تاریخ، صفحه مسلسل ۱۳۴۳).

حساسیت رژیم پهلوی روی حوزه علمیه قم به قدری بود که آیت الله حائری کوشش می کرد برای کاستن از میزان این حساسیت آمار طلاب را مکتوم نگه دارد و یا با کمترین رقم نشان بدهد تا رژیم از وجود آن احساس خطر نکند، آقای تهرانی می گوید:

«حاج شیخ به طلبه ها توصیه می کرد سعی کنید حتی الامکان خودتان را در معرض دید قرار ندهید، و به شکل چند نفری در تشییع جنازه ها حاضر نشوید، تا به نظر دستگاه زیاد نیایید و جلوه ای نداشته باشید که ممکن است همین باعث توطئه و تحریک آنان گردد»^{۷۷}.

از این قضایا علاوه بر اینکه مثنی و فلسفه سیاسی آیت الله حائری به دست می آید، چنین معلوم می شود که تمام کوشش او بر این متمرکز بوده که از متفرق شدن و از هم پاشیدن حوزه جلوگیری کند. و علت عدم مبارزه سیاسی جدی و علنی او با رژیم نیز عدم حمایت و حضور مردم در صحنه بوده است. علی رغم همه اینها آیت الله حائری در برخی مواقع که اصول دیانت را مورد هتک حرمت آشکار می دید، سکوت را جایز نمی شمرد و دست به قلم می برد و با رژیم مقابله می کرد، که از جمله آنها قضیه کشف حجاب است که ایشان ضمن ارسال یک تلگراف و یا نامه که صورت آن نیز در میان مردم بخش شده بود، اعلام داشت که این حرکات با موازین دین مقدس اسلام و آیین جعفری مبیانت دارد. لکن رضاخان به دلیل عدم حضور مردم در صحنه و متکی بودن خودش به دولت بریتانیا به جای ترتیب اثر به گونه بسیار توهین آمیزی آن را جواب داد که در السنه و محاورات رجال بزرگ معروف است.^{۷۸}

زهد و تقوا و ساده زیستی آیت الله حائری

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، از نظر رفتار، خصوصیات و زندگی شخصی نیز دارای ویژگی های بسیار ممتازی بوده است. زهد و تقوا، بی ریایی، صداقت، عدم حب جاه و ریاست و بالاخره ساده زیستی آن فقیه بزرگ زبانزد همه کسانی است که عصر او را درک کرده و زندگی او را از نزدیک دیده اند.

نشستن او در جمع شاگردانش به گونه نشستن شخص حضرت پیامبر (ص) در جمع یارانش بوده است، به گونه ای که هرگاه شخص غریبه و تازه واردی به محفل او وارد می شد، در برخورد اول نمی توانست او را از دیگران باز شناسد. علمای بزرگ در توصیف زهد و ساده زیستی او سخنان بلندی بیان داشته و قلم فرسایی های زیاد کرده اند. شیخ محمد حرزالدین از مورخین حوزه علمیه نجف درباره او می نویسد:

«شیخ عبدالکریم یزدی قمی، مجتهد مسلمی بود که شایسته مقام اجتهاد، زعامت و حکومت بود. پژوهشگر و دانشمندی بود که به دانش خود عمل

می کرد. او پارسائی زاهد و عابدی با ورع، و شخصیتی ثقه، عادل و امین بود. وجود او از طرف خداوند هدیه‌ای برای مسلمین و اسلام بود. ...

او به خاطر آثار جاودانه‌ای که در قم پدید آورده بود مورد احترام بود، و لکن در اواخر عمر به دلیل پیروی مردم از پادشاهان خود (الناس علی دین ملوکهم)، برخی از افراد ناشایسته و فاسق نسبت به او زبان درازی کرده و تهمت و افترا زدند. در اثر حکومت یافتن مترفین و عیاشان، بسیاری از علمای زمان او به زندان افتاده و یا خانه‌نشین گردیدند.

شیخ عبدالکریم نیز، در نهایت، در منزل خود منزوی و خانه‌نشین شده و در برابر بدعت‌های پادشاه زمان خود نتوانست دست به عمل بزند. و بالاخره او اجل را در آغوش گرفت در حالی که عامل به اخبار اهل بیت (ع) و نمونه‌ای از صبر و مقاومت بود.

... رفتن او از این دنیا خسارت جبران‌ناپذیری برای عالم اسلام و به ایران محسوب می‌شود».^{۷۹}

یکی از شاگردان حاج شیخ عبدالکریم و شاهدان عینی زندگی روزمره او، وضع خوراک و پوشاک آن مرحوم را چنین ذکر کرده است:

«حاج شیخ در زندگی خود خیلی قناعت داشت. در خانه او که آقا زاده هایش بودند، عیالش بود و چهار نفر پیشکار و اعضای خدمتکار بیتش با بچه‌هایشان بودند و خود ایشان هم بود، برای این همه جمعیت یک چارک گوشت می‌خریدند، این وضع به اصطلاح آشپزخانه حاج شیخ بود که مرجع تقلید و رئیس حوزه بود. از آن گوشت آبگوشت درست می‌کردند و همه می‌خوردند. او خودش هیچ وقت ناهار نمی‌خورد. یک نوبت غذا صبح می‌خورد و یک نوبت هم اول شب. شام ایشان اکثر وقتها که در مدرسه فیضیه روضه بود، بدین منوال بود، که بعد از روضه، چهار تا تخم مرغ آب پز را می‌آوردند در ایوان مدرسه فیضیه با یک نان. از آن چهار تخم مرغ یکی را همیشه می‌داد به پسرش آقا مهدی که آن وقت بچه بود [حاج آقا مهدی حائری فعلی که از علمای بزرگ به ویژه در رشته فلسفه هستند]. یکی دیگر را هم می‌داد به بچه خادمش که اسمش را فراموش کرده‌ام و همیشه با آقا در آنجا بودند. آن دو تخم مرغ آب پز را هم خودش به عنوان شام می‌خورد. یک وقت دکتری آنجا بود و این غذای ایشان را که دید گفت: آقا اینکه برای شما غذا نمی‌شود!

البته این نوع زندگی زمانی بود که وسایل و امکانات بیشتر هم برای ایشان فراهم بود، و لکن استفاده نمی‌کرد.

ایشان اصلاً لباس پارچه خارجی تنش نمی‌کرد. در تابستان پیراهن، شلوار و قبای ایشان همه از کرباس بود. در زمستان نیز لباسش را از پارچه ایرانی به نام «برک» تهیه می‌کرد. همین آقا زاده‌های ایشان مرحوم حاج آقا مرتضی و حاج آقا مهدی، لباسهایشان از این پارچه‌های کازرونی اصفهان بود. يك پارچه‌هایی در آنجا می‌بافتند که مال بچه مدرسه‌ها و طبقات پایین و کم درآمد بود که لفل فل می‌گفتند. قبای بچه‌های ایشان از این جنس بود. ایشان همیشه این را ترویج می‌کرد که ایرانی باید پارچه ایرانی بپوشد.

زنی از علاقه‌مندان ایشان يك توپ کرباس برای ایشان آورده بود که از آن قبا بدوزد، ایشان فوت کردند، آن کرباس هم کفن ایشان شد. تمام فرشهای منزل ایشان از گلیم بود؛ از این گلیم‌های خراسانی. فقط يك قالیچه، کوچک در بیرونی ایشان بود که آن را زیر خود می‌انداختند و می‌نشستند. شاید اندازه آن $1 \times 1/5$ متر بود... حاج شیخ عبدالکریم این جور بود و هیچ عنایتی به ریاست و آقائی و اینها نداشت. تمام توجهش به خدا بود. اصلاً دنبال تزیینات دنیایی نبود.

این آخر سری که عیال ایشان فوت کرده بود، يك پیرزنی را به همسری گرفته بودند، او هم اذیت می‌کرد و بداخلاق بود، او را هم طلاق دادند و بی‌عیال زندگی می‌کردند. ایشان حالات معنوی داشتند.^{۸۰}

امام خمینی، رضوان الله تعالی علیه، که از شاگردان نامدار آیت الله حائری و از نزدیک شاهد جزئیات زندگی آن مرحوم بوده‌اند، در ضمن سخنرانی معروف فیضیه‌شان در سال ۱۳۴۲ (ه. ش) در مقام رد تهمت مفتخوری که از طرف دربار به روحانیت زده می‌شد، چنین فرموده‌اند:

«آنهایی که هزار میلیونشان يك قلم است، مفتخور نیستند، اما مانی که مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم‌مان وقتی که فوت می‌شوند، آقا زاده‌های آن [مرحوم] همان شب شام نداشتند، ما مفتخوریم؟!»^{۸۱}

یکی از نویسندگان راجع به این فرمایش امام خمینی، رضوان الله تعالی علیه، ضمن مصاحبه با مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری فرزند ارشد مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، پرسش کرده‌اند که آیا آن شب به راستی شما خانواده آیت الله حائری پولی برای تهیه شام شبتان نداشتید؟ مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری نیز چنین جواب داده‌اند: «حقیقت همانست که معظم له [امام خمینی (ره)] فرموده‌اند. مرحوم والد در صرف وجوه شرعیه معیارهای خاصی داشتند. پولها و وجوه شرعی را در محللای خاصی نگهداری می‌کردند بی‌آنکه در مصارف شخصی خودمان مصرف نمایند، و قبل از فوت موارد آنها را تعیین و با کمال روشنی مصارف

آنها را مشخص کرده بودند و احدی را حق دخالت در آنها نبوده است. در آن روز رحلت ایشان، ما در مضیقه بودیم تا اینکه پنجاه تومان از آقای سید ابوالفضل زنجانی قرض گرفتیم تا در راه مخارج شخصی خود صرف کنیم، و سپس با فضل الهی گشایشی در امور زندگی ما پدید آمد.^{۸۲} حتی گزارش برخی از شاهدان عینی زندگی مرحوم آیت الله حائری حاکی از آن است که منزل مسکونی ایشان را هم یکی از روحانیون متمکن آن زمان به نام «حاج آقا رضا جاپلقی» خریداری و هدیه کرده اند، لکن ایشان شخصاً آن را نپذیرفته است؛ لذا مرحوم جاپلقی آن را به فرزندان ایشان واگذار کرده است.^{۸۳}

این بود چکیده ای از زندگی و کارنامه الهی مرد بزرگی که بیش از شصت سال تلاش پی گیر و خستگی ناپذیر در راه عظمت اسلام و مسلمین داشته است. مردی که در سال ۱۲۷۶ (ق. ه) در يك روستای دور افتاده از مادر تولد یافته و پس از ۷۹ سال اسارت در قفس تن خاکی در شب شنبه هفدهم ماه ذیقعده سال ۱۳۵۵ (ق. ه) در خاک پاک قم با افتخار تمام روحش به ملکوت اعلی پیوست.

انسان الهی که علاوه بر به جای گذاشتن چند فرزند صالح و دانشمند، هزاران فرزند معنوی از مجتهدین و فضیای حوزه علمیه را همراه با اصل وجود این مرکز پر برکت و مقدس از خود به جای گذاشته و مصداق برجسته «صالحات باقیات» را عینیت بخشید. طبق برخی از گزارشهای شفاهی مرگ او مشکوک بود. آقای حاج شیخ محمد صادق تهرانی از خادم آن مرحوم به نام «آقا علی» نقل می کند: آن وقت که آقا مریض بودند، هنگام عصر دو نفر دکتر از تهران به دیدار ایشان آمده و پس از دیدار و معاینه چند تا «حب» (قرص) به ایشان دادند. حاج شیخ بعد از تناول آن قرصها ساعت ۵ حالش دگرگون شده و در اوایل شب از دنیا رفتند.^{۸۴}

هنگامی که ایشان از دنیا رفتند ۷۹ سال داشتند، هرچند که مؤلف آثار الحجته صفحه ۶۶ از جلد اول کتاب خود نوشته اند که ایشان در ۸۳ سالگی از دنیا رفته اند. لکن با توجه به اینکه تولد ایشان در سال ۱۲۷۶ (ق. ه) اتفاق افتاده، این مطلب درست نیست. همچنین در کتاب تقویم تاریخ (نوشته اسکندر محبوب کار از انتشارات زوار در سال ۱۳۴۶ ه. ش) می نویسد: «آیت الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری از مراجع تقلید شیعیان در قم در ۱۰ بهمن ۱۳۱۵ ه. ش مطابق ۳۰ ژانویه و ۱۹ شوال بدرود حیات گفت.» مطلب فوق هم درست نیست چون با استفاده از تطبیق تقویم معلوم می شود ماه ذیقعده همزمان با بهمن بوده است و نه شوال. مؤلف کتاب معارف الرجال (ج ۲، صفحه ۶۷) نیز روز وفات ایشان را روز دوشنبه سیزدهم ذیقعده نوشته اند که به نظر می رسد همان گونه که اکثر شاگردان ایشان تصریح کرده اند و مؤلف نقباء البشر نیز فرموده است «شب شنبه هفدهم ذیقعده» صحیح است و نه سخن صاحب معارف الرجال که يك فرد غیر ایرانی و دور از قم بوده

است.

ماده تاریخ رحلت ایشان را مرحوم آیت الله سید صدرالدین صدر که خود از مجتهدین بزرگ بوده در ضمن شعر بلند و پر محتوایی که در مرثیه ایشان به زبان عربی سروده اند، جمله «لدى الکریم حل ضیفاً» (یعنی در نزد خداوند کریم، بنده او عبدالکریم به میهمانی پذیرفته شد) قرار داده اند که مطابق حروف ابجد همان رقم ۱۳۵۵ می شود.

جنازه آن بزرگوار را پس از تشییع با شکوه و اقامه نماز به امامت آیت الله شیخ ابوالقاسم کبیر در قسمت بالاسر حرم حضرت معصومه (ع) که آن زمان «قبة العلما» نامیده می شد و اکنون مسجد بالاسر نام دارد در کنار آرامگاه دهها مجتهد و بزرگ مرد دیگر به خاک سپردند. مجالس ترحیم او بسیار غریبانه و حزن انگیز بود، در حوزه علمیه نجف در مسجد «هندی ها» برای او مجلس ترحیم گرفته شد.^{۸۵} در قم فقط همان روز دفن، اجازه برگزاری مراسم ترحیم داده شده و از آن به بعد مأموران رضاخان از هرگونه مراسم و مجلس ترحیمی جلوگیری کردند. فقط عده ای از فضلا و طلاب به طور نیمه مخفی در منزل آن بزرگ مرد به عزانته بودند. در سراسر ایران مجالس ترحیم ایشان قدغن اعلام شد. در تهران از طرف خود دربار یک مجلس ترحیم تشریفاتی و ریاکارانه گرفته شد، اما به دیگران این اجازه داده نشد. حتی وقتی که امام جمعه تهران خواست مجلسی برای ایشان بگیرد، رضاخان به او سفارش داد: که آیا می خواهد چه کار کند؟ میان دولت و ملت اختلاف بیاندازد؟ یک مجلس ما گرفتیم کافی است.^{۸۶}

ایشان شاگردان نامداری برای پس از خود و اداره حوزه علمیه و جامعه اسلامی در آینده ها به یادگار گذاشت که در میان آنان بیش از یکصد شخصیت مسلم الاجتهاد وجود داشت و اسامی آنان در کتب مربوطه مضبوط است.^{۸۷} از آن میان می توان به چهره هایی همچون حضرات آیات عظام سید محمد تقی خوانساری، حجت، صدر و امام خمینی رضوان الله تعالی علیهم نام برد، که هر کدامشان در آسمان فقاقت و زعامت جهان اسلام خورشیدی بی نظیر به شمار می آمدند.

پرتال جامع علوم انسانی

بی نوشتها

۱) محمد رازی، آثارالجهة، ج ۴ (افست از روی چاپ ۱۳۳۲)، دارالکتاب، قم، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲) همان، ص ۲۲۶-۲۱۶.

۳) آرشیو خاطرات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، خاطرات آیت الله حاج شیخ محمد حسین مسجد جامع، ص ۵۵ (غیر مسلسل).

۴) همان، خاطرات آیت الله سید حسین بدلا، ص ۱۹ (غیر مسلسل).

- ۵) همان جا.
- ۶) همان، ص مسلسل ۱۱۹۴۶-۱۱۹۳۹ (با حذف و ویرایش برخی عبارات).
- ۷) همان، *خاطرات آیت‌الله فقیه قمی* (معروف به حاج داداش) ص مسلسل ۱۳۳۸۵ و ۱۳۳۸۶ (با حذف و ویرایش برخی عبارات).
- ۸) همان، *خاطرات آیت‌الله حاج شیخ محمد علی اراکی*، ص مسلسل ۴۹۰۰-۴۸۹۷ (با مختصر ویرایش در برخی عبارات).
- ۹) محمد رازی، *مجاهد شهید شیخ محمد تقی بافقی*، چاپ دوم، انتشارات شهید گمنام (مرکز پخش: قم، پیام اسلام)، ص ۶۰.
- ۱۰) ر.ک: همان ماخذ ص ۶۰-۷۱، به ویژه ۶۷-۷۱.
- ۱۱) در منابع دیگر از جمله کتاب *آثار الحجّة و کتاب تشیع و مشروطیت در ایران*، نوشته عبدالهادی حائری، ص ۱۷۹، تاریخ ورود حاج شیخ عبدالکریم به اراک سال ۱۳۳۱ (ق. ه) مطابق با سال ۱۹۱۳ میلادی ذکر شده است که هفت سال بعد از آن تاریخ، یعنی در سال ۱۳۴۰ (ق. ه) نیز از آنجا رهسپار قم گردیده است. لذا باید توجه داشت که تاریخ «۱۳۳۳» در ضبط مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی نادرست است. گویندگان خاطرات نیز که اغلب خود از شاهدان عینی بوده‌اند، همان تاریخ ۱۳۴۰ (ق. ه) را تاریخ ورود ایشان به قم ذکر کرده‌اند که هفت سال قبل از آن یعنی ۱۳۳۱ (ق. ه) تاریخ ورود ایشان از عتبات و کربلا به اراک در نوبت دوم می‌شود. احتمالاً علت این سهو مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی این بوده که ایشان عزم به مسافرت آقای حائری از اراک به مشهد رضوی و به قصد زیارت حضرت نامن‌الائم را، با سال ورود ایشان به قم یکی گرفته‌اند. چون که آیت‌الله حائری در سال ۱۳۳۱ (ق. ه) از کربلا به قصد زیارت مرقد حضرت امام رضا (ع) عازم ایران شد و ظاهراً به طور ناخواسته در سلطان‌آباد (اراک) ماندگار شد و پس از مدتی اقامت در اراک که احتمالاً همان سال ۱۳۳۳ (ق. ه) بوده است برای ادای نذر زیارت خود عازم مشهد مقدس رضوی گردید که در بازگشت از آنجا به اراک مدت کوتاهی نیز در قم ماند و لکن نه برای همیشه. بلکه دوباره به اراک بازگشت و چندین سال در آنجا مقیم گردید تا اینکه در سال ۱۳۴۰ (ق. ه) برای اقامت همیشگی وارد قم شد.
- ۱۲) حاج آقا بزرگ تهرانی، *تقیاء البشر*، ج ۳، ص ۱۱۵۸.
- ۱۳) همان جا.
- ۱۴) ر.ک: *مجاهد شهید شیخ محمد تقی بافقی*، ص ۷۰-۷۱.
- ۱۵) آرشبو *خاطرات... خاطرات حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمد علی اراکی* ص مسلسل ۵۰۱۲ تا ۵۰۱۶.
- ۱۶) ر.ک: *تقیاء البشر*، همان جا.
- ۱۷) ر.ک: همان و نیز آرشبو *خاطرات آیت‌الله اراکی*، ص ۴۹۰۵-۴۹۰۶.
- ۱۸) در مورد شرح حال تفصیلی مجاهد شهید بافقی و جزئیات قضایای دستگیری و تبعید او ر.ک: *فصلنامه یاد شماره ۱۴*، صفحه ۱۰۴ به بعد، مقاله *سیره صالحان* از نویسنده این سطور. همچنین در این رابطه ر.ک: حسین مکی، *تاریخ بیست ساله ایران*، نشر ناشر، ج ۴، ص ۲۸۸-۲۸۲. و نیز ر.ک: *بیتر آوری*، تاریخ معاصر ایران از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی چاپخانه حیدری، ص ۶۷.
- ۱۹) ر.ک: *تقیاء البشر*، همان جا.
- ۲۰) همان جا.
- ۲۱) ر.ک: همان، و نیز *آثار الحجّة*، ج ۱، ص ۸۵.
- ۲۲) عبدالهادی حائری، *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۷۹. آقای محمد رازی درباره استقبال گرم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری از علمای تبعیدی عراق در قم مطالبی می‌نویسد که بیانگر همسویی و همدلی آقای حائری با آنان در مسائل سیاسی اسلامی است. او می‌نویسد:
- «در سنه ۱۳۴۱ ه. ق. خبر تبعید شدن حضرات آیات مقیم به ایران از طریق تلگراف به شاه ایران اطلاع داده شد و... و در [هنگام] ورودشان به قم تمام شهر تعطیل، از آیت‌الله حائری و سایر علما و دانشمندان و طلاب و تمام طبقات دیگر غیر از آن مردمی که از تهران آمده بودند، تا چندین فرسخ

استقبال شایانی کرده و به شهر واردشان کردند. و... تا مدت هشت ماهی که در قم توقف داشتند... آیت‌الله حائری برای احترام میهمانهای عزیز، مباحثه و تدریس خود را تعطیل و به آنها واگذار نموده و حضرات بنا بر دین و عادت کریمه خودشان که همواره به تدریس و مباحثه می‌گذرانیدند، همین مدت کوتاه هشت ماه را هم مباحثه و تدریس شروع نموده و فضلا و دانشمندان را از فیوضات علمی خود برخوردار نمودند، ص ۲۶-۲۵.

۲۳) رك: سيد مصلح الدين مهدوی، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، نشر الهدایه، قم، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۵. نیز رك: آرشيو خاطرات... خاطرات آیت‌الله سيد مرتضی پندیده و آیت‌الله سيد حسن بدلا. و نیز رك: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، انتشارات زوار، تهران، ج ۴، ص ۳۹۳ و ۳۳۴.

۲۴) آرشيو خاطرات... خاطرات آیت‌الله سيد حسين بدلا. ص مسلسل ۱۱۹۶۱-۱۱۹۵۷.

۲۵) آرشيو خاطرات... خاطرات حضرت آیت‌الله اراکی، ص مسلسل ۴۹۰۰-۴۹۰۱.

۲۶) رك: واعظ خیابانی تبریزی، علمای معاصرین، کتابفروشی اسلامیة، تبریز، ۱۳۶۶، ص ۱۷۷، نقیاء البشر، همان جا، سيد حسن سادات ناصری، سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران در دوره اسلامی، ج ۱، ص ۲۷۴، سيد محسن امين العالمی، اعيان الشیعه، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ج ۸، ص ۴۲.

۲۷) رك: تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۷۹.

۲۸) انگیزه مسافرت آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری در سفر دومش از عتبات (کربلا) به ایران و شهر اراک که در سال ۱۳۳۱ (ه. ق.) واقع شد، با اختلاف نقل شده است. آیت‌الله محمد علی اراکی و آقای حاج شیخ محمد رازی و تعداد دیگری از صاحب نظران در خاطرات خود گفته‌اند که انگیزه آن مسافرت به انجام رسانیدن نذری بود که آیت‌الله حائری برای زیارت مرقد حضرت امام رضا (ع) در سامرا بر خود واجب کرده بود. از بیانات برخی دیگر از مورخان و صاحب نظران چنین برمی‌آید که ایشان در آثانی، جنگ بین الملل اول به دلیل مشکلات فراوانی که در کشور عراق و عتبات مقدسه برای ادامه زندگی علمی وجود داشت، به قصد اقامت موقت به ایران مسافرت کرد و بنا بر دعوتی که از اهالی سلطان آباد (اراک) داشت، در آن شهر فرود آمد و مقیم شد. این مطلب نیز از تصریح مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی در نقیاء البشر (همان جا) و نیز از محتوای کلام سيد محسن امين مؤلف اعيان الشیعه (همان جا) مستفاد می‌شود. همچنین از کتاب تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، (ج ۲، ص ۱۶۳)، و کتاب فقهاء نامدار شیعه (نوشته عقیقی بخشایشی، چاپ و نشر کتابخانه آیت‌الله نجفی مرعشی، ص ۴۳۶) همین مطلب استنباط می‌شود.

البته دو قول نقل شده را نباید متناقض بینداریم. برای اینکه می‌توان گفت هر يك از آنان يك گوشه مطلب را نقل کرده‌اند. مرحوم حائری هم نذر زیارت واجب مشهد رضوی را داشته و هم مشکلات ناشی از جنگ جهانی اول مانع ادامه حیات علمی و حوزه‌ای در کربلا بوده و از طرف دیگر از ایران و شهر اراک دعوتنامه‌ای داشته است. لذا عزم سفر ایران کرده و وارد اراک شده است تا در موقع مناسب از آنجا نیز به مشهد رضوی برود و نذر واجب خود را به جای بیاورد. چنانکه مؤلف آثار العجوة در ج ۱، ص ۱۵ کتاب خود نیز میزبان آقای حائری را در اراک «سيد اسماعیل» فرزند سيد محسن عراقی معرفی کرده است.

۲۹) شيخ محمد حرزالدین، معارف الرجال، کتابخانه آیت‌الله نجفی مرعشی، قم، ۱۴۰۵ (ه. ق.)، ج ۲، ص ۶۶. و نیز آثار العجوة، ج ۱، ص ۱۵ دیده شود.

۳۰) رك: دكتور مهدی ملك‌زاده تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۵۸، ج ۲-۳، ص ۴۱۶، ۴۲۲، ۴۷۴، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۱۱ و ۵۲۴ و نیز رك: احمد كسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۳، امیر

كبير، تهران، ۱۳۳۰، ص ص ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵ و ۴۰۹.

۳۱) رك: انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، مقدمه م.ع. فره‌وشی.

۳۲) همان، ج ۱-۲، ص ۴۷۸.

۳۳) ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، ج ۳، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۱، ص ۴۸۸.

۳۴) آثار العجوة، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲۵) رك: انقلاب مشروطيت ايران، ج ۳-۲-۱، ص ۵۰۲. ضمناً متن آن تلگراف كه در ماخذ فوق درج شده از اين قرار است:

«حضور حجج اسلام دامت بركاتهم: فصلی دائر به حفظ قوانين اسلام و هیأت مجتهدین عظام و سایر اصلاحات مردود و مکتون مکتسوف، عموم متعیر، اساس دین متزلزل، جهت پیش آمد غیر مفهوم [مشروطه خواهی] اغلب علما به حکم تکلیف مهاجر به زاویه مقدس، عازم به عتبات، موقع لازم. فضل الله نوری - احمد الحسینی الطباطبائی، احمد الحسینی العراقی (علی)».

۳۶) رك: آرشیو خاطرات.... خاطرات آیت الله اراکی، ص مسلسل ۵۰۱۳-۵۰۰۷ و نیز آثار الحجّة، ج ۲، ص ۲۰۸.
۳۷) رك: آرشیو خاطرات.... همان، ص مسلسل ۴۹۰۵ به بعد. ضمناً قابل ذکر است كه آیت الله اراکی مدت اقامت آیت الله حائری را در سلطان آباد در ضمن سفر اولشان «هشت سال» ذكر کرده اند، و این در حالی است كه عبدالهادی حائری آن را از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۴ (ق. ه) نوشته اند كه شش و یا حداکثر نزدیک هفت سال می شود. رك: تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۷۹.

۳۸) رك: آرشیو خاطرات.... ص مسلسل ۴۹۰۴ و ۴۹۰۵.
۳۹) آثار الحجّة، ج ۲، ص ۲۰۷.

۴۰) رك: تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج ۲، ص ۱۶۳-۴. و نیز آثار الحجّة، ج ۱، ص ۱۵. لازم به ذکر است كه برخی از گویندگان خاطرات میزبان او را در اراك حاج آقا محسن عراقی یاد کرده اند، بدون آنكه توجه داشته باشند كه حاج آقا محسن در سال ۱۳۲۵ (ق. ه) در گذشته بود، در حالی كه حاج شیخ عبدالکریم حائری در سال ۱۳۳۱ (ق. ه) وارد اراك گردید.

۴۱) مؤلف تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج ۲، ص ۱۶۵، نوشته اند:
«مرحوم حایری در ماه رجب سال ۱۳۴۲ [هزار و سیصد و چهل و دو] به قصد زیارت به قم مشرف شدند، و در این سفر در اثر اصرار علما این شهر و موافقت، عازم به توقف در آن شهر شده و از آن تاریخ تا هنگام وفات در این شهر ساکن و با همه سختی ها و مشکلات و... حوزه علمیه را بنیان نهادند.»

البته این مطلب كه ایشان در سال ۱۳۴۲ وارد قم شده باشند، اگر اشتباه چایی نباشد، به طور مسلم نادرست و ناشی از عدم توجه مؤلف محترم است. در سال ۱۳۴۲ علمای تبعیدی عراق وارد قم شدند و از طرف آیت الله حائری مورد پذیرائی قرار گرفتند، و آن زمانی بود كه حوزه كاملاً تثبیت شده بود و آقای حائری دروس خود را به احترام مهمانان تعطیل كردند. لذا تاریخ دقیق ورود آیت الله حائری به قم همان بیست و دوم ماه رجب سال ۱۳۴۰ (ق. ه) است كه با عید نوروز سال ۱۴۰۱ (ش. ه) مطابقت داشته است. هرچند كه آیت الله اراکی آن را نیمه شعبان سال ۱۳۴۰ شمرده اند.

رك: آثار الحجّة، ج ۱، ص ۱۵. و نیز خاطرات آیت الله اراکی، در آرشیو خاطرات...
۴۲) یکی دیگر از قریبانی كه می توان ذكر كرد این است كه تعدادی از رجال سرشناس مشروطه خواه اصیل بعد از آنكه برده از روی واقعه مشروطه به كنار رفت و ماهیت اصلی آن روشن گردید و تیولداري اش نیز به دست يك مشت رجاله های تازه به دوران رسیده و بیگانه پرست و ناصالحی از قبیل رضاخان سوادكوهی ملقب به سردار سپه، مخیر السلطنه هدایت، محمد علی ذكاه الملك فروغی، داور، تیمورتاش، درگاهی و امثال آنان افتاد، جمعی از مشروطه خواهان اصیل مانند مرحوم سهام الدوله (حاج جعفر قلی خان جلیلوئند رضایی) حاج میرزا مهدی مازندرانی، یکی از شاگردان بنام مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری شهید، كه در ماجرای كشف حجاب نیز به اتهام تحریك آیت الله حائری در ارسال تلگراف اعتراض به رضاشاه، توسط او از قم به كاشان تبعید شد، و حاج میرزا حسن رشدیه، بنیانگذار سبك نوین آموزش همگانی در ایران و مؤسس مدارس معروف «رشدیه» و امثال آنان، از همه جریانات سیاسی سخیف آن روزگار زده شدند و به نحوی خود را به جریان فکری و فرهنگی مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری در قم منسوب ساختند. چرا كه آنان نیز دریافته بودند كه شیوه تفکر و جریان فکری آیت الله حائری تنها جریان اصیلی است كه در نهایت پیروز خواهد شد. از این روی چنانكه بدأ خواهیم گفت سهام الدوله با آیت الله حائری شروع به مساعدت و همکاری مالی كرد. حاج میرزا حسن رشدیه

نیز خود را از غوغای مشروطه سالاران تهران کنار کشید و در حوزه علمی تازه تأسیس قم به جرگه ایواب
جمعی آیت الله حائری پیوست. فرزند او در این باره می نویسد:

«اوقاتی که شادروان حاج شیخ عبدالکریم حائری در قم ریاست و مرجعیت روحانی داشتند، رشدیه
رخت به قم کشید و خانواده را به آنجا برد، و مرتباً بمجلس درس شیخ حاضر میشد و تنها طلبه
کلاهی شیخ بود.

در قم مدرسه رشدیه را مجاور تکیه ملامحمود دائر کرد، و اطفالی را که اکثر فقیر و بی بضاعت
بودند دعوت کرده مطابق میل دبستانی پیاداشته بود. علاوه بر مدیریت کلاس اول را خود اداره
میکرد.

در قم در همان مدرسه، کلاس مخصوصی هم برای تدریس به کوران گشود با طرز خاصی
ایشانرا تعلیم میکرد، که نوشتن را فرا گرفته بودند و در حضور حاکم و رئیس فرهنگ امتحان
شایانی داد که پیرونده مفصل دارد.

روزی در ضمن تدریس غش کرده بزمین میافتد. طبیب مهربان قم را خبر میکنند میاید، و
محبت میکند و بحالش می آورد. آنروز درس تعطیل شده و از فردای آن روز باز درس و مدرسه
دائر بود. اکثر تابستانها به تهران می آمد و افتخار پذیرائی با حقیر بود.

موضوع غش کردن مطرح شد. همه گفتند بقدر لازم خدمت کرده اید، بیش از این زحمت خدا
را هم خوش نیاید، مدرسه را ببندید و در تهران منزل کنید. بزرگان اقوام در این پیشنهاد یک کلمه
بودند و پدرم تقریباً ود نمیکرد. تصور کردیم موافقت خواهند کرد. اقوام که رفتند تنها حضورش
بودم. برسیدم، «آقا باین تصمیم باقی هستید که مدرسه را منحل کرده به تهران بیائید؟» فرمود، «آنها
نمی فهمند تو چرا نمیفهمی. اگر وقتی که از صندلی تعلیم غش کردم و افتادم اگر بر نمیخاستم کجا
بودم؟ البته در بهشت زیرا که تنها کسی بودم که در شغل شریف معلمی در حین تدریس در کلاس
درس از دنیا رفته ام. سعادت از این بیشتر میشد؟ خدا نخواست و این سعادت نصیبم نشد.»
در ذیقعدة ۱۳۶۳ قمری - ۲۱ آذر ۱۳۲۳ شمسی در قم دیده از جهان فرویست، و در قبرستان
حاج شیخ عبدالکریم بخاک سپرده شد.

در آن ایام انگلیسها در تهران روزنامه تبلیغاتی بنام «نونهالان» داشتند. تصویر پدرم را چاپ
کرده اورا پدر «تریت جدید» در ایران معرفی کرده بودند. و تعجب اینجاست که تولد پدرم را فقط او
درست نوشته بود و با یادداشتی که من از تریز آورده بودم تطبیق میکرد. رحمة الله علیه.

(نقل از شمس الدین رشدیه، سوانح عمر، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۴۷-۱۴۶.

۴۳) آثار الحجة، ج ۱، ص ۱۶-۱۵.

۴۴) رك: حاج شیخ عباس محدث قمی، سفینه البحار، (افست از روی چاپ سنگی ایران)، تهران، ۱۳۶۲، ص ۴۴۵-۴۴۹.

۴۵) رك: حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن بن عبدالملك قمی (۸۰۵ ه.ق)، به كوشش سید
جلال الدین تهرانی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۱. صفحات ۱۹۱ به بعد این كتاب درباره آل ابی طالب و
نزول آنان به قم است، و از صفحه ۲۳۴ به بعد نیز درباره «اشعریان» و کیفیت نزول آنان در قم، اشعریان نیز
مانند آل ابی طالب با بنی امیه مخالف بودند و مبارزه می کردند. از جمله طبق نوشته منبع فوق محمد بن سایب
بن عامر بن مالك اشعری که بزرگ اشعریان قم بود به دست حجاج بن یوسف به قتل رسید. برادر او نیز به نام
احوص اشعری یکی از فرماندهان قیام خونین زید بن علی (ع) در كوفه بوده است.

۴۶) رك: آرشیو خاطرات...، خاطرات آیت الله حاج شیخ محمد صادق تهرانی، ص مسلسل ۲۴۸۵-۲۴۸۴.

۴۷) رك: همان، ص ۲۳۴۹. گوینده خاطر، یعنی آقای تهرانی، داستان مربوط به يك طلبه ساکن مدرسه فیضیه آن
زمان را به طور مفصل و با جزئیات ذكر کرده اند. این داستان بدین شرح است که طلبه ای در اواسط شب و
بدون اطلاع دقیق از ساعت، برای تحصیل حاجتی از مدرسه بیرون می آید، لکن به هنگام بازگشت به سوی
مدرسه درمی یابد که شب از نیمه هم گذشته است و هیچ کس در بیرون نیست، لذا با توجه به آن وضع نامطلوب
قبرستان (میدان آستانه) از ترس مردگان خیالاتی می شود و به محض رسیدن به حیاط مدرسه بیهوش

می گردد...

۴۸) آرشیو خاطرات... خاطرات حضرت آیت الله حاج شیخ محمد علی اراکی. ص مسلسل ۴۸۹۴-۴۸۹۵ و ۴۸۹۶.

۴۹) آثار الحجّة، ج ۱، ص ۷۲.

۵۰) آرشیو خاطرات... خاطرات آیت الله فقیه معروف به حاج داداش. ص مسلسل ۱۳۳۷۵-۱۳۳۷۴.

۵۱) همان. خاطرات آیت الله شیخ محمد صادق تهرانی. ص مسلسل ۲۳۵۱-۲۳۵۲.

۵۲) همان. ص ۲۴۸۸-۲۴۸۴.

۵۳) همان. ص ۱۵۲۰-۱۵۲۱ (با تلخیص و تصرف اندک).

مرحوم سهام الدوله یکی از رجال نامی دوران مشروطه است که در مناصب حکومتی نیز با مردم به طور معتدل عمل می کرده است. او در اواخر از عمال حکومتی وابسته به اصطلاح مشروطه منزجر شده و به سوی کسانی همچون آیت اله حائری متمایل گشته بود که مرحوم حائری بیمارستان «سهامیه قم» را با مساعدت مالی او احداث کرد. یکی از نویسندگان درباره اش چنین نوشته است:

«حاج جعفر قلیخان «جلیلود رضائی» (سهام الدوله) فرزند قنبر علیخان سعدالدوله است. سعدالدوله مردی متدین و نیکوکار بوده مدرسه قنبر علیخان با موقوفات آن در خیابان سیروس از آثار اوست. سهام الدوله درجه امیر تومانی داشت و فرمانده فوج ملایر بود و سالها نیز حکومت فارس و طهران و مازندران و استرآباد را به عهده گرفت و چون مردی عبادت پیشه و فروتن بود با مردم متواضعانه رفتار می کرد و بیشتر با حسن سلوک و تدبیر. امنیت حوزه حکومت خود را حفظ می نمود. سهام الدوله در حکومت اقبال الدوله با تفاق فوج ملایر باصفهان رفت ولی نیروی دولتی در برابر قوای بختیاری شکست خورد و سهام الدوله هم با تلفاتی که بر افراد فوج ملایر وارد آمد بطهران مراجعت نمود. سهام الدوله املاک بسیاری داشت که بیشتر آن را از طریق معاملات استقراضی فراهم نمود. او یک سوم املاک خود را با نظارت مرحوم شیخ عبدالکریم حائری و میرزا حسنخان مشیرالدوله و میرزا حسینخان مؤمن الملک وقف امور خیریه کرد و بیمارستان سهامیه قم را بنیان نهاد که با موقوفات وی اداره میشود.»

(ابراهیم صفائی. رهبران مشروطه. انتشارات جاویدان. تهران. ج ۱، ص ۳۹۶).

۵۴) رک: آرشیو خاطرات... خاطرات آقای تهرانی. ص ۲۳۴۲.

۵۵) نقباء البشر. ج ۳، ص ۱۱۵۸.

«مهرجرد» را بعضی از نویسندگان «مهرجرد» یا «میگرد» نیز ضبط کرده اند. رک: دکتر ابوالفتح حکیمیان. فهرست مشاهیر ایران از آغاز دورانهای افسانه ای تا عصر حاضر. دانشگاه ملی ایران ۱۳۵۷. ص ۲۴۵. مهدی بامداد در کتاب شرح حال رجال ایران. (ج ۲، ص ۷۵)، آن را «مهرگرد» ضبط کرده است که همان صورت اصلی و غیر معرب مهرجرد است.

ضمناً مؤلف کتاب فقهاء نامدار شیعه در صفحه ۴۴۶ آن کتاب تولد مرحوم حائری را در «مبید» یزد نوشته است که ما در هیچ یک از منابع موجود نیافتیم. ظاهراً نویسنده. روستای مهرجرد را که یکی از توابع مبید است با خود آن اشتباه کرده است.

۵۶) آرشیو خاطرات... خاطرات حضرت آیت الله اراکی. ص مسلسل ۵۰۰۵-۵۰۰۴ (با تلخیص و تصرف در عبارات).

۵۷) در اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۲. استاد او در سامرا بعد از شیخ فضل الله نوری. میرزا ابراهیم شیروانی و در نقباء البشر. میرزا ابراهیم شیرازی ضبط شده است. در حالی که در همه منابع شفاهی و مکتوب موجود دیگر میرزا ابراهیم محلاتی یاد شده است. لذا ما ترجیح دادیم در متن مقاله. میرزا ابراهیم محلاتی را ضبط کنیم.

۵۸) رک: اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۲. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۲، ص ۱۶۴. نقباء البشر، ج ۳، ص ۱۱۵۸. علماء معاصرین، ص ۱۷۷.

۵۹) رک: نقباء البشر سابق. و اعیان الشیعه.

۶۰) رک: تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۲، ص ۱۶۶. علماء معاصرین، ص ۱۷۷. نقباء البشر، همان جا.

۶۹) مشهور است که مرحوم آیت الله سید محمود طالقانی در مدرسه فیضیه به تنهایی یک حجره مستقل داشت و مرحوم حائری به احترام ابوی بزرگوار ایشان آیت الله سید ابوالحسن طالقانی که از زهاد و علمای سرشناس مخالف رضاخان و مقیم تهران بود و در بازسازی مدرسه فیضیه، آیت الله حائری را یاری رسانده بود، کسی را با فرزند محترم ایشان هم حجره نکرده بود. شخص آیت الله سید محمود طالقانی نیز در نزد آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری بسیار محترم بود و طبق مطالب برخی منابع، به ایشان اجازه اجتهاد مرحیت فرموده بوده است. ر.ک: مجله حوزه، از انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، شماره ۱۶، ص ۵، از انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم.

۶۲) ر.ک: تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۲، ص ۱۶۶.

۶۳) ر.ک: آثارالرحمة، ج ۱، ص ۴۷-۴۹، و نیز آرشیو خاطرات...، خاطرات حضرات آقایان سید حسین بدلا و حاج شیخ محمد صادقی تهرانی.

۶۴) اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۲.

۶۵) ر.ک: تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۸۰.

۶۶) همان، ص ۱۷۹.

۶۷) ر.ک: آرشیو خاطرات...، خاطرات حضرت آیت الله حاج شیخ محمد علی اراکی، ص مسلسل ۴۹۰۴. عین تعبیر معظم له چنین است:

«... ایسان همیشه در امورات سیاسی مداخله نمی کرد. در سنه ۲۴ [سال وقوع مشروطه] خفیناً از

حاج آقا محسن اراکی از ازاك حرکت کرد و رفت به عتبات و...»

۶۸) مؤلف آثارالرحمة، در ج ۱، ص ۸۴ آن کتاب واقعه ورود آیت الله سید حسن مدرس به قم و استقبال با شکوه حوزه علمیه از آن بزرگوار را یکی از رخدادهای مهم قم پس از تأسیس حوزه علمیه نقلی کرده، و در این باره چنین نوشته است:

«مرحوم حجت الاسلام والمسلمین آیت الله مجاهد آقا سید حسن مدرس شهید معروف و وکیل مجلس شورای ملی که تا آخرین نفس در راه استقلال کشور و نوامیس دین مبارزه نموده و جان خود را در این راه تقدیم جانان کرد با عظمت و استقبال کم نظیر که عموم طبقات مخصوص علماء و روحانین آنروز قم و حوزه علمیه تا چند فرسخ از ایشان نموده بودند وارد قم گردیده و در تمام اوقات اهتمام بانجام مقاصد و حوائج مردم داشت و حتی در بازدید از طلاب و محصلین دانشگاه فیضیه و حوزه علمیه ساعتی را که در ایوان مدرسه نشسته بودند ارباب حوائج نامه های حاجت بدست گرفته و در گردش از هر سو جمع و آن جناب هم با روی قضا حوائج آنان می نمود تا پس از چند روز مراجعت به تهران و عاقبت به امر شاه جابر و ظالم و دولت شوم وقت تبعید به کاشمر امروز و ترشیز قدیم شده و در آنجا به قتل رسیده شهید و مدفون گردیده حشره الله مع التبینین والشهداء والصدیقین و حسن اولئك رقیقا».

۶۹) آرشیو خاطرات...، خاطرات آیت الله محمد حسین مسجد جامعی، ص مسلسل ۲۶۴۱-۲۶۳۵ (با تلخیص و تصرف در عبارات).

۷۰) اصل تلگراف اعتراضیه آیت الله شیخ عبدالکریم حائری خطاب به رضاخان پهلوی که در آن زمان در اوج سلطنت خود بود از مسلمات تاریخ است و اغلب منابع اعم از منابع مکتوب و شفاهی به آن اشاره دارند و «مضمون» آن تلگراف طبق گزارش مؤلف کتاب آثارالرحمة، (ج ۱، ص ۵۱) از این قرار است:

«پیشگاه مبارک علیحضرت همایونی...»

عرض می شود بنده با اینکه تا کنون در هیچ کاری دخالت نداشتم، اکنون می شنوم اقدام به کارهایی می شود که مخالفت صریح با طریقه جعفریه و قانون اسلام دارد که دیگر خودداری و تحمل برایم مشکل است. الا حقر عبدالکریم الحائری».

لکن با این حال در کیفیت ارسال این تلگراف به دربار و نیز کیفیت جواب و یا عکس رضاخان اظهارات متفاوت است. طبق اظهارات آقای فقیه (حاج داداش قمی) که یکی از علمای معمر قم هستند و اکنون نیز در قید

حیات اند، صورت آن تلگراف که می بایست از طریق تیمورتاش به دست رضاخان می رسید، قبل از رسیدن به دست تیمورتاش و رضاشاه نخست در بین مردم قم تکثیر و توزیع شده و سپس اصل آن نیز توسط شخص حاج داداش در تهران به خدمت مرحوم حضرت آیت الله حاج آقا حسین قمی رسیده که آن وقت برای برخی مسائل از مشهد رضوی به تهران آمده بودند، تا از طریق ایشان به دربار برسد (رك: آرشیو خاطرات...، خاطرات آیت الله حاج داداش، ص ۱۴۳۱ و ۱۴۳۲). با توجه به مطلب فوق باید گفت که متن ارسالی نامه بوده است و نه تلگراف. طبق نقل حاج شیخ حیدر علی محقق از حاج شیخ محمد حسین فاضل اصفهانی از خادم مرحوم آیت الله حائری، آن مطلب به صورت تلگراف ارسال شده و پس از وصول، رضاخان شخصاً و بدون اطلاع قبلی به قم و به منزل آیت الله حائری آمده و او را مورد تهدید قرار داده است و گفته است چون در کشور مجاور ما ترکیه چنین کاری شده ما نیز باید کشف حجاب کنیم (رك: فصلنامه یاد، شماره ۱۴، ص ۱۰۵-۱۰۴). آیت الله حاج شیخ محمد علی اراکی نیز در ضمن خاطر اتشنان دوبار به این قضیه اشاره کرده و در يك جا گفته اند «مرحوم حاج شیخ عبدالکریم به پهلوی تلگراف اعتراض فرستاد و کشف حجاب را محکوم کرد و گفت: چرا درباره حجاب این قدر سختگیری می کند؟ جواب آمد: «حجت الاسلام [نه آیت الله] حاج شیخ عبدالکریم. این حرف از اراجیف است و کسانی را که شما را محرک بوده اند تعقیبشان می کنیم.» آن وقت دو نفر را، یکی آقا شیخ حسین قمی و دیگری حاج شیخ علی اصغر سلامت، به اتمام تحریک حاج شیخ عبدالکریم، مدتی به کاشان تبعید کردند... (آرشیو خاطرات...، خاطرات آیت الله اراکی، ص مسلسل ۴۹۱۴).

ایشان در جای دیگر از خاطرات خود با اشاره به آن تلگراف چنین فرموده اند:

«نتیجه آن این بود که رضاخان گفته بود: این حرف اراجیف است و محرکین شما تعقیب خواهند شد. عده ای از جمله شیخ مهدی مازندرانی را که در قم ساکن بود و از بزرگان و اسانید محسوب می شد، و آدم موقری بود و عینک هم می زد و از خصیصین مرحوم شیخ فضل الله نوری بوده پست که به دارش زدند، او نیز به کاشان تبعید شد.» (همان، ص مسلسل ۵۰۲۶ و ۵۰۲۷).

از طرف دیگر آقای محمد رازی صاحب آثار الحجۃ می نویسد:

«صورت آن تلگراف در منزل حجت الاسلام اشراقی و در حضور آیت الله العظمی حائری تنظیم شد ولی عین و عکس آن حدود ۵۰۰ قطعه بود هر چه نفع کرم بدست این نویسنده نیامده زیرا دولت آن روز جمع کرده بود و بعضی از رجال علم حوزه مانند آیت الله حاج میرزا خلیل کمره ای فونقی را هم به واسطه حامل بودن آن تلگراف تبعید و توقیف تهران نموده که پس از شهریور [۱۳۲۰] نیز تا کنون به اختیار مقیم آنجاست.» (آثار الحجۃ، ج ۱، ص ۵۱، یاورقی).

امام خمینی رضوان الله تعالی علیه نیز ضمن اینکه آن مطلب را به «کاغذ» تعبیر کرده اند و نه «تلگراف»، در این باره اجمالاً چنین فرموده اند:

«آیا می دانید در زمان رضاخان [مرحوم شیخ ما رضوان الله علیه چه حالی داشت؟ در يك قضیه ای که شاید قضیه کشف حجاب بود، مرحوم شیخ رحمة الله، مرحوم آقا شیخ عبدالکریم رضوان الله علیه، يك کاغذی به رضاشاه نوشت و راجع به این معنی تذکری داد. جواب نداد، نخست وزیر (فروغی) گفت: به عرض اعلیحضرت رسید، ایشان گفتند: شما خوبست مشغول کار خودتان باشید.» (صحیفه نور، وزارت ارشاد اسلامی، ج ۱۶، ص ۹۲).

اینها مجموع روایات مربوط به قضیه کشف حجاب و موضع گیری آیت الله حائری و عکس العمل رضاخان پهلوی بود که در مجموع نشان دهنده این مطلب است که در آن قضیه آیت الله حائری موضع جدی گرفته و موجب عکس العمل تند رضاخان نیز گردیده است. تفصیل ماجرای کشف حجاب در ایران و بررسی مواضع علمای ایران از جمله آیت الله حائری فرصت دیگری را می طلبد تا در ضمن آن بتوان اختلافات روایی جزئی مربوط به این موضوع را حل کرد.

۷۱) آرشیو خاطرات...، خاطرات آیت الله حاج شیخ محمد علی اراکی، ص مسلسل ۴۹۱۰.

۷۲) حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، نشر ناشر، تهران، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۳۶.

۷۳) همان، ص ۳۷۸.

۷۴) فصلنامه یاد، شماره ۱۴، ص ۱۱۴.

۷۵) آرشیو خاطرات...، خاطرات آیت الله اراکی، ص ۴۹۰۰.

- ۷۶) همان، خاطرات آیت‌الله محمد صادق تهرانی، ص ۲۳۷۰.
- ۷۷) همان، ص ۲۵۰۴ و ۲۳۳۷.
- ۷۸) برای آگاهی تفصیلی از قضیه تلگراف آیت‌الله حائری به رضاخان درباره کشف حجاب اجباری، ر.ک: باورقی شماره ۷۰ همین مقاله.
- ۷۹) معارف الرجال، ج ۲، ص ۶۷.
- ۸۰) آرشیو خاطرات.... خاطرات آیت‌الله شیخ محمد صادق تهرانی، ص مسلسل ۱۵۱۶ و ۱۵۱۷.
- ۸۱) صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۵.
- ۸۲) فقهاء نامدار شیعه.
- ۸۳) آرشیو خاطرات.... خاطرات آیت‌الله شیخ محمد صادق تهرانی، ص ۱۵۱۸ و ۱۵۱۹.
- ۸۴) همان، ص ۲۳۶۲ و ۲۵۱۷.
- ۸۵) معارف الرجال، ج ۲، ص ۶۷.
- ۸۶) درباره آگاهی از کیفیت برقراری مجالس ترحیم آن مرحوم، ر.ک: آرشیو خاطرات.... خاطرات آیت‌الله حاج شیخ محمد علی اراکی، ص ۴۹۱۱. و نیز خاطرات آیت‌الله شیخ محمد صادق تهرانی، ص ۲۵۰۴ و نیز کتاب آثارالحجة، ج ۱، ص ۶۶، ۶۷، ۷۰ و ۹۰.
- ۸۷) ر.ک: آثارالحجة، ج ۱، ص ۸۷ و ۲۳۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی